

خلد در اطلبید فرمود فردا چون صبح شود همه شما بیرون بروید و آن نوبت که پیش شما منع کردم از باغزار و کرام هر چه تمام
 بیاید ساعت در روضه ما بگذارد بعد از آن او را در جنبه جانی دفن کند ایشان از اسماع ایند سخن متشابه نمودند و بخدمت
 حضرت ضکرند که شکر شده ما را منع فرمود و امتحان آن در کمال شفقت و مهر با او فرمود که ای در آنچه سر نیست که ما نمیفهمیم حضرت
 فرمود که شکر شده اینجا که کردید بصره ای که بر افرازد با خاک کربلا را بنا توانم در آستانه از برکت خاک کربلا و از اینجوا طرز زند
 حبس حتم از جمع قصیر او گذشت و کما هو اورا ازین بیدار و چون کرد پس جمله بیدار شد چون صبح شد از شهر بیرون رفتند بعد از آن
 آن نوبت او آوردند پس بنظم و تحریک آنرا بر روضه مقدس آنحضرت بردند او را در جنبه مکانی دفن کردند و صوتی از صدای خود را بنفصیل
 اینجا نقل کردند **فصل** در بیان حدیث مفصل و مشیح حسن سیدما در کتاب منتخب البصائر از مفصل عمر و انبیا در آنست که گفت شوالا کرد
 از امام جعفر ضایق که آیا از امامی که مردم را بنظر اظهرواوی گمشدا میدار فرج او هستند مهک حیات الزمان وقت معلوم معنی با آنچه
 آنحضرت است فرمود که حتم با نمود از اینکه بر اظهروا آنحضرت و قتی بغیر نماید که شعیبا بیدار شد فرمود یا اینکه حتمی او تم در امر قیامت
 از اینجود فرمود است همی در باقی آنحضرت نازل شد است و هر که بر اظهروا مهک حیات و قتی معتر قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک کند
 است و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرد است مفصل گفت ای مولای من چو نخواهد بود اظهروا آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر کرد و نامش بلند
 شود و امرش هویدا کرد و از اسم غیبی است که کتبت و نیش ندادند تا آنکه حتمی شناختند در خلوت تمام شود و با حتمی که تا خلق ظاهر حتم
 ایم و قصه ها و لولوش با آنکه ایم و تاوست و کتبت بر برای نام مردم ظاهر کرد ایم که نام و کتبت مثل نام و کتبت جدا است تا آنکه در نوبت
 نام و نیش را ندانیم پس خدا او را بر همه دنیا با غایب کرد و در دنیا که حتم پیغمبرش را وعده داده است که علیه الدین کله و کوزة الفی
 بجمع حتم فرستایم بر شما با هدایت دین حق تا او را غایب کرد و در همه دنیا و هر چند گراشت شده با سندانها که بخدا شکر که میارزد و در
 ای دیگر فرمود است و قالوهم حتی لا یقولون فیة و یقولون الذی کله لله یعنی نماند با کافران تا آنکه در روضه و کف نیاشد بود باشد همه
 او را بنجد پس فرمود که والله انفضل که برادر جمیع ملتها و دنیا و اخلافا و همه دین بیکدیگر حق بر کرد و از هیچکس بغیر حق قبول نکنند آنچه
 حتم فرمود است و من یتبع غیرکم اسلام دنیا فان یقبل منه و هو الاخرة من الخائین یعنی که طلبنا میاید غیر اسلام دینی را پس هر که از او قبول
 نکند او را در آخرت از زبان کاران باشد مفصل بر سید که لا یام غیبت آنحضرت تا کی مخاطبه خواهد فرمود که با او سخن خواهد گفت فرمود
 که ملک و مؤمنان از جز او و نبش بر خواهد آمدند بسو معتمدان و تا بنیا آنحضرت که پیشتر بر ساندوا الله انفضل که کو با سیدینه آنحضرت
 که داخل مکه شود بر حضرت رسالت بنیاه را در بر و عاصه زد بر سرش باشد در پاهایش دروغها بن حضرت رسو و بر دستش عصا آنحضرت
 بود باشد تا کسی او را شناسد با نهیست نباید بنزد خانه کعبه نهیست بر توبس چو شب داید دید ما بخوابد و جبرئیل میسکایل و صفت
 از ملائکه بر او نازل شود پس جبرئیل گوید ای فاطمه سخن تو مقبول است و از تو جایست پس حضرت صجلا آمد بر من و بیاید کشد و گوید حمد
 سبأ خداوند بر اسراست که وعده ما را راست کرد ایند زمین بخت ما میراد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس بنگویم در دست مزد کارگان
 بر اینجود این باشد میارکن حجرا سو و مقابره هم و بصد بلند ناکند که ای کز و زکوران و مخصوصا من و آنها که حتم ایستار
 بر احوال ما بغیر کرد است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیاید بسو من پس حتم صد آنحضرت را بر ساند یا بشاد در هر جا عالم که با سید
 از مشرف و مفر عالم و بهر حالیکه بود باشند پس بشوند همه سبک و از و همی متوجه خدا آنحضرت شوند و بیکدیگر بر همه زد هم حاضر شوند
 آنحضرت ما بین دکن و مقابله نمود از نور بلند شود از زمین بسو اسما که هو مؤمنی که بر روی زمین باشد از ان روشنی یا بلند ان نور در میانها
 مؤمنان در اید خاتما ایضا با فرج یا با ما ماند اند که قائم الحجد ظاهر کردید است پس چون صبح شود سبک سبده من که بطی الارض ان
 اطراف آنجود آنحضرت حاضر شده اند در خلدش ایضا باشند پس بکجه همد در دست خود را بکاید مانند دست حضرت موعا لورد شد
 کند پس گوید هر که با سیدست بچسبند چنان است که با خد بچسبند یا سید پس اول کسی که دستش را بوسند شکر باشد پس سایر ملکه بیعت نمایند
 پس بچسبند چو سبک سبک سبک سبک تن نقبا بمناعت سر افراز کردند انگاه مرتبه مکه فریاد بر او زدند که کتبت انیشخص کرد
 جانب که ظاهر شد است و چو چسبند آنها که با او بید پس بعضی گویند که تمام صاحب کتبت داخل مکه شد گویند که هیچکس از اصحابش را
 میشناسند گویند انیشکام هیچ یک را مگر چو کس از اهل مکه چو کس از اهل مدینه که آنها بنا و نسب میشناسیم و اینجبت را اول طلوع
 آفتاب باشد پس چو آفتاب بلند شود از پیش قرص قیامت با او از بلند ناکند که اهل اسماها و زمینها بشوند که ای کز و خلد ان نور در میانها
 حتم است و بنا و کتبت جلدش و ایا کتبت ذی ابا ما محسن بل اما یازدهم و پنداد دیگرش انشاد نا بچسبند علی علیه السلام با او بچسبند تا شد
 تا هکذا بنیاید مخالف اسرا و نماید که گراه میشوند پس اول کسی که این نداد البیت گویند الحجاب میکنند ملائکه اند پس مؤمنان چو
 پس سبک سبک در فکر نقبا آنحضرت نند میگویند شنیدند و با طلق کردیم و هیچ حتمی که کوشه از خلد ان نور میماند مگر آنکه انصدایشند و
 متوجه میشوند خلد ان نور شهرها و بنا با آنها پس چو نردن غر و آفتابش از مغرب سلطان ناکند که برورد کار شما و اذالی اسرا ظاهر شده

در این حدیث
 در این حدیث

و او عثمان بن عفنه است از فرزندان برنگه معویه است با او بخت کند تا هدايت يابيد بخالفنت نكند تا كراه شود پس ملائكه و جن و
 نصبا هم در آن نكند بكنند و دانند كه او شيطان است و گویند شنیده ام اما باور نکرده ام پس هر صاحب شکی در منافق و کافر که باشد بنده ای از او
 زاید و باقی با صاحب لا مری پشت بگشاید بگوید هر که خواهد نظر کند بادم و شیت روح و مسا و ابرهیم و اسهیل و موسی و یوشع علیه
 السلام و کین نظر کند بر هر که خواهد نظر کند علی و فاطمه و حسن و حسین بن نظر کند بر آنچه خواهد از من سوال کند
 که علم هر زدمت و آنچه آنها مصلحت ندانند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب سماوی و صحیفه یغبر از اینها مصلحتها را نشود
 پس ابتدا کند صحیفه و سبب بخواند و در وقت نماز و شیت که نصیب در آنرا نیافز است خواند و با از صحیفه آنچه
 نعی دانیم پس بخواند صحیفه نوح و صفت ابرهیم و توره موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام بر این علمای آنها هر شهادت دهند که این است
 از کتابها نصوب که از آنها نازل شده و نصیب نیافز است و آنچه ز ما فو شده بود بماند بود بخواند پس بخواند قرآن از اینها که حق تعالی بر حضرت رسو
 نازل ختمی آنکه نصیب تبدیلی شده باشد بعد شخصی میباید انحضرت که رویش بجانب پشت کشته باشد گوید ای امام شریف مرا که
 ملائکه از ملائکه که بخدمت تو بایم و تو را بشناسم بجز آنکه شکر است پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادر خود را بر من بگو
 کن بشیر گوید من برادر دزد میباشم شکر سقیا یوم و خراب کردیم دینار از دمشق تا زردا و کوفه را خراب کردیم مدینه را خراب کردیم و مدینه را
 شکستیم و اشترها ما در میان مسجد کربلا انداختند پس بر زمینم از ملک و عجم و شکر ما سجد فراد کردیم و زردا و دمشق شکستیم که
 خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدار رسیدیم که در حواله مکه طیب است در آخر شب دلم بر سر سنگا شنیدیم که ای
 بیدار ملائکه کویان کرده ست مکار را پس بر شکر شکر شد و تمام لشکرا با آنها با آن و اموال و اسبها و بر سپهر و کسی برود بر زمین نماند
 غیر از من و برادر ناگاه ملائکه نزد ما آمد و ما را بر پشت بر کرد بایندها آنچه مبینه پس برادرم گفت که ندیدم بر زمین سبب مملو
 در دمشق و در اینها از ظاهر شد مکه الحجل علیه السلام شجره او را که خدا لشکرش را هلاک کرد این را بیدار و با من گفت که ای شریف
 انحضرت مکه در مکه و او را بشناسم بجز آنکه شکر است ظالمان و تو بر کن بر دست انحضرت که تو بر تو اموال و مکه را بدین حضرت شکست بر زمین
 مالد بجان اقله بر کرد و بلحضرت بقتل کرد در لشکر انحضرت مانند مفضل بر سید که ای امام شریف در آن زمان مردم ظاهر خواهند
 فرمود که بلی و الله انفضل ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مرگ با اربابان و با اهل خود صحبت دارد مفضل بر سید است پس ملائکه و جن
 میزنند با او فرمود که بلی و الله انفضل انحضرت با انکرده فرمود خواهند در زمین شربت مابین بحضرت کوفه و حد اصحابش در آن
 جمل شهادت از ملائکه خواهد بود و شتر هزاران جن و بر و این دیگر جهلش هزاران جن و خدا با لشکر او را نصرت خواهد داد مفضل
 بر سید که انحضرت با اهل کوفه چه خواهد کرد فرمود میخوانند ایشان را بگفتن مؤمنان بگوئید اطاعتش نمایند شخصی اهل بیت خود
 برایشان ظلم نماید بر زمین و متوجه مدینه شود مفضل بر سید که خانه کعبه را خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنا که
 حضرت ابرهیم و اساعیل گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناها ظالمان را در مکه و مدینه عراق و سوا افایم خراب میکند پس
 کوفه را خراب میکند و از اسب اول بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند طعونت که کسی که از اینها مفضل بر سید که امامت خواهد نمود
 فرمود که انفضل بلکه شخصی اهل خود را در اینجا خراب خواهد کرد چون بیا اهل مکه خلیفه انحضرت را بقتل رساند پس حضرت باز فرمود
 ایشان عاقبت نماید پس بایندها انحضرت و سر در بران کند و کربان و قرض کند گویند بجهت الحاکم انوحی کنیم و تو ملائکه و فراد پس ایشان
 بندها ایشان از حضور ما نیا و انحر و بر آنها و از اهل مکه شخصی با و لکند برایشان و بر اینها و بر اینها و بر اینها نگاه یا از انحر و جن نصبا
 بسو ایشان کرد اند که ایشان بگویند بر کردیم پس هر که ایمان را در او بخشید هر که ایمان نیارود بقتل رساند پس اگر تو را در روزگار
 شمارا ترا کفر تو هم ایشان را در انجتم هر این خود مراجعت میکرد با شما بسو ایشان قطع نموند ایشان را در میان خود خدا
 و در میان خود و میان ایشان بسو ایشان بسو مگر روند بخلا سو کند که انصد عد یکی سالم بنیاند بخلا سو کند که سالم بنیاند
 از هزار یکی مفضل بر سید که امولا بمن ملاحظه مکه محل اجتماع مؤمنین بخواهند بود فرمود ای انحضرت شهر کوفه خواهد
 بود مجلس کس مسجد جامع کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و عینها مسجد سمله خواهد بود و موضع خلوتش بخت شرف
 خواهد بود مفضل بر سید که امولا بمن جمع مؤمنان کوفه خواهند بود فرمود که بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه در کوفه باشد
 کوفه باشد در آن واقعت مکان مکه یک است بیدار در هر مکه خواهد بود و هر این در دست زید که مرتبه که بکشت از ارض سبع که یکی از کل
 هدايت کرد کوفه است بکسب از طلا بخرند و وسعت مفضل بجاها مصل خواهد بود که هیچ فرسخ است قصر کوفه بکر بلا
 معلا متصل کرد و بکر داند حتم کربان را پناه و جایگاهی که محل ملائکه و مؤمنان باشد و از آن فرسخ اعظم فراد هدايت
 از بر کار و خنهای فراد هدايت که اگر مؤمنی در اینجا باشد بخواند خدا را هر این بیکد حاصل هزار مرتبه ملک دنیا را با عطا فرماید پس حضرت
 صافه ای کشیدند فرمودند که انفضل بلائشی که بفرمان من بایکد بفرمانم که در دنیا پس کعبه مظهر بر کربلا معلا فراد هدايت

اینها را در کوفه
 بنویسند

فصل

عنه که ساکن و فخر مکن بر کربلا که آن بقیعته مبارک است که در اینجا ندای الهی انا لله و انما الیه المرجع و الیه المصیر می آید و در این مجلس که در آنجا نشینند و در هر آن موضع حضرت بر سر طاعتی
دعوت و دعا در غسل و در خود در آنجا غسل کرد و آن بقیعته مبارک است که حضرت رسول از آنجا شروع کرد و در آنجا شهادت داد و در آنجا
ندگانیست تا ظهور قائم مفضل گفت که ایستید من پس میگردم دیگر یکجا خواهد رفت فرمود که بسوخته شد رسول خدا چون و از مدینه
شعبه از او بظهور آید که موجب شادمانی و خاتمه کافران باشد و فضل عرض کرد که ایستید من آنچه امر است فرمود که چون نبرد فرمود رسول
سید کوبد با کرب و خلابی این فرجه بد من سو خداست که بنده بی ایمان کونند که هستند آنها که با او رفتن کرده اند کونند و حساب آن
هم خوابه او ابو بکر و عمر و حال آنکه او عالم آبا و اعمای خلائق است و کونند که ایستید ابو بکر و عمر چه سبب از آن می آید که خلائق با جلد
زد اند و شاید که مد تو غیر ایشان باشد پس مردم کونند که ایستید از آنجا که در اینجا مد تو نیست ایشان را این در اینجا ذکر کرد
خلفه سو بود اند و در روز چهارم بود اند پس میفرماید او را خلق که بعد از سه روز بر نیاید و بد ایشان از فرجه ایشان خواستند
مد با بدن تازه که من غیر شده باشد که ایشان از آنجا پس میفرماید ای در میان شما کسی هست که بشناسد ایشان را پس گویند که ما می شنیم
ایشان را بصف نیست هم خوبه جد تو غیر ایشان پس میفرماید ای در میان شما کسی هست که غیر از این گوید یا شنیده باشد در ایشان گویند
پس آن سه روز تا آخر می آید از نبرد بر آورد و این خبر منتشر میشود در میان مردم بعد از سه روز از میفرماید که دیوار دراز از دور
بر میفرماید بقبا که بر نبرد ایشان از قبر پس یاد سخنان خود بنشین میمانند قبر تا اینکه بیدار ایشان می شنید پس هر دور با بدن تازه از
پروم صیاد و زند بجا صونیکه داشته اند پس گفت کفنها را بکشد و مفرماید که ایشان را برد درخت خشکی بالا کشند پس با او نبرد بری می
لق در حال اندرخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهاش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان را داشته اند کونند که الله شرف بخواند
ق و مار سگار شده بخواند ایشان و چون این خبر منتشر کرد هر که در دل او بغض از آنجا باشد حاضر شود پس منادی از
بان حضرت صاحب که مرز کند که هر که این صفت را در خود دارد دست میدارد از دنیا بر سجده شود و بجا نیاید پس خلق
شمت شود یک دو سنا ایشان و دیگر در ایشان پس حضرت میفرماید بر دست ایشان که بزار بچوید از ایشان در جو کونند که ایستید
سو خدا ما بزاری میجویم از ایشان و ما بزاری بخشیم از ایشان و حال آنکه نمیدانستیم که از برای ایشان انقدر منزلت هست که طاعت
ما از برای او ایاد را بساعت بزار میجویم حسن از ایشان و حال آنکه دیدیم از ایشان نظارت تازه کرد و تازه سنگ ایندک لب ایشان بله
ند سو کند بزاری میجویم از تو بر کسی که ایمان آورد است شود از کسی که ایمان نی آورد است ایشان و از کسی که ایشان را بد کشید و بر
زد و این قدر همارا کرد و ایشان پس حضرت امر میفرماید با ایشان که برایشان اورد و هم بکار هارک کند پس بفرماید که اندک نار از درخت بر و فرود
ایشان را بگذارد که اندک نار و مفرماید که خلائق جمع شود پس هر ظلم و ستمی و کفری که از آدم تا قیام قائم شده که نفس بر ایشان لازم آورد
تین فل قابل هاسلر و انس انداختند حضرت ابراهیم را با انداختن بوسف در چاه حبس بونس در شکم ماهی و نعل جوی و دار کشید علیه علی
جیل دانیال حضرت سلیمان را در فرغانه ایشان بر در خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین تا اینکه بسوزاند ایشان را بلبت از زمین باز و بسوزاند
هر ادا با زانو و لگن در شکم انعم صومر و سقظ نمود انظلو و محسن و او زهر داد تا ما محسن شهید کردن ایما حسین و زنج نمود اطفا
و بنو امی و انصا اینجا و اسیر نمود دختر او سو خدا و نجر خونها الحمد و هر خونیکه ساحور بخند شد است و هر جیکه زنا کرده است و هر
و نمازهای و فاحشه و ظالمی و کافری و جور و ستمی که شده است مشتم همه بر ایشان و از آن می کند برایشان و اعتراف می نماید بر آنکه هر که
باشد قصاص نماید از ایشان بعد از میفرماید که ایشان را برد درخت کشند انشی امر میفرماید که از زمین بر نیاید ایشان را یاد درخت سو اند بخند
امر میفرماید که خاکستر آنها را بد یا باشد گفت ای ایمان بن غدا ایشان خواهند بود فرمود با مفضل بخند سو کند که سید اکبر که در سو خدا
اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و جمیع عمر زند خواهند شد و هر کسی که ایمان محض خالص اشتر باشد هر که کافر محض بود باشد
زند میشوند و از بر لیجمع مظالم از ایشان قصاص خواهد شد و در هر نهار روز هر ربه ایشان را خواهند کشت پس چن بجز آنکه خواهند
برد و مغلک کرد اند پس از آنجا حضرت مهنگ متوجه کوفه شود فریاد میان کوفه و نجف و عدا صحن ایشان در آن درخت چهل شش هزار ملک چهل شش
هزار جن و سصد هزار نفس از آنها خواهد بود مفضل عرض کرد ای ایمان چگونه خواهد بود از آنجا که دار الفاسقین روزا مؤلف کوفه
غیر از آنکه روزا نصیر بغداد کرد اند و لکن در روزی که از معونه و هب و ابگرد است که حضرت صادق و فی مثل او در شاعر عقیقه که کفر
است و بجز با زود انهم لک الفی ثمانون کافا مثل ما نکر الید بعد فرمود که ایشان را در عرض کردم که فدای تو شو روزا بعد از آنست
فرمودند بعد فرمود اخلی شد عرض کرد بیه فرمود که بیازد بگرد و با میفرماید شنیدند عرض کرد بیه فرمود بیه انکوه شیما کرد در نبرد ایشان
است انکوه می آید و راه است که کشته میشود در آن هشتاد هزار که از جمله ایشان است شش هزار و دویست که همه ایشان را خلافت را در آنجا کرد
که خواهد کشت ایشان را فرمود می کشد ایشان را اولای عجم و از کتاب غیره نماند از کبر که گفت در وصف مکه تا اینکه گفت ظاهر منسوب است

او طلوع صبح و خرافت زود او ان وی اسند و خفس نرزوه و ان بغداد است و خروج سقا و حری و ان عباس بلجوانان او منته
 و از باجان و آخر پیست که کشه میشود در آن چنگه هر که میگردد شمشیر بجای او آمد شد بر او علمها میباشند بر بعضی بر او
 امر و طاعتی نه غیر این بود مضمون عبادت این حدیث بنا علیه در نیت که مراد بزود از خبر مفصلی باشد علی ای تقدیر مفصل بر سقا و
 خواهد بود و انوقت حال خانه سقا زود حاضر صفاق فرمود که محل لغت غضب الحی خواهد بود خوب میکند از آنجا و او میکند از آنجا و او
 بر آنکسی که در آنجا ساکن باشد از آنجا زود و از آنجا مخرج و از آنجا که او در نزدیک و دور متوجه انیکرد و بنجد اسو کند که ناز میشود و انهم
 از آنجا مثل آنچه آیتها گذشته نازل شده است عدلیه بر آنشو که چشمها ندیده و گوشها نشنیده شد طوره نیکو بر اهلس ناز شو طوره شمشیر
 خواهد بود پس در آنوقت بر کسی که از آنجا مخرج خود قرار دهد بدستی که مقیم در آن شهر بیایند شفا و خود کسی که در خارج شهر باشد در
 رحمت خدا سوز کند که بگفته چنان آباد اشو که گویند نیا هم از آن گویند خلفا و قصرهایش هشتاد و خزارش حورالعین اند
 پس از آن و لدا و هشتاد و گمان کنند که خدا زود و بنده کار اقامت نکند است مگر در آن شهر از آنجا و او سوار و حکم بغیر کتاب الله و شهادت
 ماقوم شرا بخورد و زود کردن و ترکیب انواع قوسها و خوردن حرام و غیره چون ناقصند که در تمام نیان باشد پس خدا خرا بکند از این قسرها
 و این عملها بر نیکو که اگر کسی بر آن زود و گوید انهم کار زود است مفضل است بعد چه خواهد استبد من فرمود پس بر باید حسرت که جوان خوش
 میباید از جانب بزم و با او از فسیح فریاد کند که ای الیملا جان نماید مگر و زوانیکس که ناکند است از قول صبر پس اجابت نمایند و انچه
 که از اینجاست سطا همان چه گفته ایم باشد نه از خلا و نه از نقره بلکه انکس با رجا میباشد مانند پاره آهن که شجاعند و گویند نظر
 میکنم بایشان که بر اسبها شهب سوارند و حریرها در سینه کرده اند در صورتها و در نیکو بجهت شوق که در خاک دارند مانند صوتها نند
 و انبرایشان که از نیت تمام باشد که مستی است شقیبت صالح پس و او در حسی در میان او و او مثل دایره ماه نفع اندازد برین موانع
 از جنبه جمال پس متوجه رفع ظلم میشود و میکند در شمشیر خود را بر صغیر و کبر و وضع و عظیم پس همانها متوجه میشود بطرف کوفه تا اینکه کوفه
 در آید و جمشد باشد کوفه اکثر اهل ارض پس در کوفه ساکن میشود پس خبر مهله با و او صاحبش میرسد پس صاحبش با و میکند با برین قول
 الله کیستین شخص که در نزدیکی ما فرود آمد است در جواب میگوید بیا شد برویم ما برینیم انهم کیست چه میخواهد الله که خود میداند او مهله
 المحل است اما عرضش است که بر او صاحبش ظاهر شد حقیقت را پس حسی بر زمین میاید در این غنمی در پیشش را و چهل هزار در میباید که قرآنها خود را
 بر کرد تا خود انداخته اند و لباسها درشت پوشیدند و شمشیرها خود را خنجرها را بل کرده اند پس حسی متوجه میشود تا اینکه در نزد یک شخص
 مهله زد و میاید پس میگوید از انهم سوال کنید که کت چه میخواهد پس بعضی از اصحاب حسی متوجه میشود بعضی میگوید و میگوید
 لشکر که جو را نمیند کسیند شما میخیزد بر شما با و کیست صاحب شما و چه میخواهد پس اصحاب حسی که در پیشش میگفتند ای ایها
 از جن و انس و ملائکه پس حسی گوید بگذارید مرا باین شخص پس همان متوجه جانب حسی شود و بایستد ایشان میان دو لشکر پس حسی که بدار
 نوبت من است الحمد بحاسته ایچند سو خدا و انکه او و ورد و زود فاضل او و تمامه سخا او و ابر بوج او و ناه و غضبش او و بغله و دلداد
 و ارف او و کونصحت امیر المؤمنین که بی غیر پیدا جمع کرد پس حسی که در آنجا حاضر شد سبک را که همه از آنجا دان باشد حسی مژگان
 جمیع بغضش در آن باشد حسی عیسا دم و نوح و ترکه و سلح و مجموعه ابرهیم صاع و سفت بکل شعبت عصا و ناه و نوح
 که در آن بود و بقیه مژگان موسی هر و ند ما که انرا بر میداشتمند زده داود و انکس سبکها و عصا او و اسب عیسی و شرا جمع
 پیغمبر او و سولا پس در آنوقت حسی که یا با بر سو الله شوال میکند از نو که فرمود بر اینسک محبت عصار سو خدا را و سوال تمام بر او با و
 در اینسک عرضش اینها نماید با سخا خود فضل شد انا اینکه اطاعت کند او را و بیعت کند با او پس حضرت مهله عصار حضرت سولرا
 بر دارد و فرمود بر بر اینسک سخن پس عصار سبر شو و بلند شو و شاخ و برگ بر آورد و انفذ بر زد گوید که جمیع لشکر حسی و هکایت در
 در بر سایه بغیر از این دایره میباشد پس حسی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم پس حضرت دست خود را دراز کرد
 تا اینکه حسی با جمیع لشکر بیعت نمایند بغیر از آنجا هر از دیدیم که قاربانقران میباشد لبا سحمان پوشید باشند میگویند این
 مگر سر خطمی پس حضرت مهله هر چند ایشانرا بید هل و غطر نماید شود بنشد و ناسه ز فثال یا ایشانرا بخیر اندازد پس باده شو طینا
 و کفر ایشانرا بر فریاد که هر ایشانرا بقتل زنده حاضر صفاق فرمود که با من نظر میکنم بایشان که ایشانرا از بیخ نموه اند بر قرآن ایشان
 و هر ایشانرا میخوانم بخوانند و قرآن ایشانرا میخوانم میخوانم بعضی از اصحاب مهله مژد که از آنجا بر دارد پس حضرت
 مینفر ماید انکار بد بر آنجا تا اینکه جبر باشد بر ایشانرا تا که بدارند او را و غیره دارند و مخری بکند در عمل نموند با حکمان
 مفضل گفت بعد چه میکند حضرت مهله استبد من فرمود که لشکرها بر سر سقا خواهد فرستاد در مشو پس میگردد سقا را و بر روی
 سنگ بیت المقدس او را در جمع کنند پس حضرت اما حسی ظاهر شود بار و از ده هزار صدق و هفتاد و نفر که با آنحضرت شهید شدند
 روز عاشورا ایچره رجعی است و شن کننده و نور بعد بر این صدق و اکبر امیر المؤمنین و برای فیه سفید در نجف اشرف نصب کرد که

فصل

بگویند این بیخ با شد بکر در بجزین و یکی در سحایم و چغام در مله طبه و کوبای بله چراغها از اکر روشن نموده اند است او زمین
 زیاده از ماه و اوقات پس در اوقات گنه شود سر اثر و فراموش نماید هر من موضع از وضع خود و به بقی مردم راستا و نیکند منشا
 و لکن جدا جدا شد است بعد ظاهر شود سید اجل محمد مصطفی با انصاف و بی طرفی کسی که ایمان از او کند ماوردت نموده است او را و شهید
 است او را و کما می نمایند مکتب نبوت شاکر و سگفرین و اشخاصی که در نمودند بر او و گفتند که او است ساحر کذاب و کافر و مجنون است و بگری تعلیم نمود
 است او را و در هر وقت که با او محابه و معالجه کردند تا اینکه فضا نماید از ایشان جوین داده شود با عمارت و اوزون و قتی که حضرت
 رسول ظاهر شد است تا وقت ظهور مه در اوقات ظاهر میشود و اول این که در زمین برین متن علی البیضاء صوفی الارض بحکم الله و بحکم
 الوارثین و تمکن که هم در الارض و بی فرعون و هانان و جوهها منیه هم تا که تاوان بخد و در واره نمودم ما که منت گذاریم بر اشخاصی که ضعف
 شد اند در زمین بگردانیم ایشان را و در زمین بنما هم فرعون و هانان و لشکرها ایند خبر از ایشان آنچه که حد می نمودند از افضل
 گفت ایستادن کیست فرعون و هانان فرمود ابو بکر و عمر افضل گفت ایستادن حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین بلختر است صاحب الامر و خواجه
 فرمود که بی ناچار است که جمیع ایشان را بگردانم تا در این دنیا سوگند حتی ما و اذ که فافر از این بخلا سوگند حتی آنچه در ظلمات است و آنچه در
 در باها تا آنکه هیچ موضع نگذارد مگر آنکه ایشان را در این موضع در بخلا بر پا دارند در اینجا پس فرمود کوبای بله اوقات که ماکروه امکا
 در پیش و جد خود رسول خدا بود با شام شکایت کنیم با حضرت آنچه بر ما واقع شد است از این است و آنچه بر ما رسیده از بکر در ما
 و دشمنان از بر ما و لعن کردن بر ما ترسانید بر ما بدشمن و بی طرف بودن خدا بچو در ما از اخر شهر ما از ملک خود و لشکر ایشان را از ما
 دادن پس حضرت رسول خدا بگرمه در آید بگوید این خبر را من باز شده است بر شما مگر آنچه بجز شما واقع شد بود پیش از شما پس بگوید حضرت ظاهر
 شکایت کند از عمر و انظارها که از عمر با عصو رسید شکایت بدار ابو بکر و حضرت فرمودند از انظار و در فرخورد در جمیع جاهای انصاف و ما
 نمود با ابو بکر در امر فدک و جوا که من او که از انظار او است منبر و الحجاج نمود انظار و فرمود که با و بیچی قهقهه داد و در سینه او کفن عمر انظار
 که بیاران نوشته را که بدار برای تو نوشته است و بیرون حضرت فاطمه آن نوشته و کفن عمر آن نوشته در حضرت فرمود و سینه بجزین
 و انصاف ساعی بد که انداختن عمر آن نوشته یاد کردن آن نوشته جایزه از او که سینه انظار و در رجعت نمود بی سو و برین بر کواش
 با حریف بد که بیان مینویس بر روی بچه ای که با اضطراب اشعاع نمود انظار و سینه عجل و بیدار رسول خدا و ما اورد فاطمه قول رقیه
 دختر صقیه فدکان بعد از آنکه او هفتاد و هفتاد گوشت شامها که در خطب بینه بنویس که بوده است بعد از وفات او و اخبار امرها شد و بنام
 و اگر توانی از ما بیدار خطبه سوخته برای ایشان ذکر نمیکرد تا آنقدر تا که فضل الارض و اهلها فاعمل قومک تا شهیدم و لا تعب ما یافتم
 تو را و مغفوت شد از ما و ما مثل زنی هستیم که بارش بر او بار در پیش شد فرمود پس میازد ایشان را از ایشان غایب شوی بی ریجالنا
 فجوی صلواتی هم تا نایت و خاک و خاک و خاک بر آن چند الما نمودند برای آنچه در سینه خود نهاده اند استند از حسد و کینه و خون تو را ما
 دور شد و جانها در میان ما نهاد کردید لیکل قوم لهم قریب قریب عند الله علیه السلام من قریب از برای هر نوی که در نزد خدا قریب است
 هست نزد یکی از ایشان سبب نزدیکی است که با اهل بیت رسول خدا دارند تا لیکل قبل کان الموت یاخذنا انما الناس فها و با الی علی و اکاشی قبل از فوت
 تو برک ما دارد و پشیمان ما مرد ما چند رطال بودند از بیت ما و عصمت خلافت ما بطلب خود رسیدند بعد قصه ابو بکر را برای آنحضرت حکایت میکند
 فرشتا ابو بکر خالد و قنذ و عمر و جمع نمودن پدید مردمان از برای بیرون کردن امیر المؤمنین بعد از وفات آنحضرت و جمع نمودند و جانشین
 بجز آنحضرت و جمع نمودن قرآن و تالیف و ادا نمودن بوی حضرت و بر آوردن عدلها آنحضرت را که مشتاقان در هم بود که فروختند در انمال خود
 و انصاف از انوار جانب رسول خدا و گفتن عمر که بیرون بی از خانه ایلی سو بستی که اجماع نمودند بر انصافها و نیکانها برای تو که بیرون
 و از چیزی که اجماع نمودند بر انصافها و اگر مخالفت تو را خواهم کشد گفتن فضه کینه فاطمه که امیر المؤمنین مشغول است بشغل خود و حق را
 اگر انصاف میداد از سینه خود و فضل و بیانی نماید حضرت فاطمه جمع نمود میرزا بردن از این سو تا ایند خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
 و ذیعب ام کلثوم و فضه و برافرو خیز ایشان اثر بر در خانه و بیرون آمدن فاطمه بسوی ایشان و خطا نمود او ایشان از بیت با نیکانهای
 بر تو ابعراضه جلاله است که میکنی بر خود بر سو او داده نمود که قطع شماند رسول خدا از دنیا و قانای در نزد او را و خواوش کنی خود
 و لجا آنکه خلا نام کنند است خود را و در اندام فاطمه را و گفتن انظار ما بماند که باز در خود از این کلمات ایضا که که بجد حاضر نیستی و مکن
 از برای او و روحی در جز از نزد خدا میارند نیست علی مگر یکی از مسلمانان پس اختیار ما اگر کوی بیرون آمدن علی را از برای بعینا به بگویند
 شما را پس حضرت فاطمه بگرمه در آمد و گفت بار خدا شکایت میکنم بگو تو بنویس بچهره رسول بگردانم تو را تا امنت بر ما منع نمود این حق
 ما را اینچنان حتی که قرار داد از بر ما در کجا خود که فرود شد بر سرش بر سر خود پس عرفت دعوی عینک حقیقه النساء نام بکر الله جمع که انبوی
 و الخلائق و یغی و اذ ان خود ایضا الحفانه زمانه را که خدا جمع نمینماید از برای ما و خوارت بر او کفن اثر در خانه او داخل نمود
 قنذ دستخوار بجهت کشتور در خانه او در ظاهر را نشانمانه تا آنکه کردید موضع نار نامه مانند نیک سیا که بر او بنویسد و لکن

و کما می نمایند مکتب نبوت شاکر و سگفرین و اشخاصی که در نمودند بر او و گفتند که او است ساحر کذاب و کافر و مجنون است و بگری تعلیم نمود

سید الشهدا در روز شهادت

دن عمر پایی محسود تا اینکه بر خورد بشکام انظومه و انحصار ماطه بود شش ماهه پیش بحسن نام و سفظ نمود زفاطه اولاد و بجهت
 تو و عمر و قنذر خالد بن ولید بسلی بن عمر بر خد فاطمه تا اینکه ظاهر شد بدین مقصد انحضرت طاقت روان کوشش منجی است در کار سید
 چشم در طرفی بی پر حضرت فاطمه باواز بلند گریه کرد و میفرمود و ابنا و ارسوا لله فخر تو فاطمه تکذیب میکنند مینندند بقتل میارند
 و زنی بچهار در شکم او در کتاب عزه و بهر دارد که چنین بسلی بن عمر خد فاطمه دم از دست بخار کرد زنی او کینه و بیرون از این امر المؤمنین
 از میان خانه بچشمها منجم و کلاخین بجزند تا اینکه عبا خود را بر در انظومه انداخت و حسابا این دختر امیر المؤمنین فاطمه را بیشتر
 خود گفت انحضرت با انظومه که این دختر سوخت میگذا که بد نور خدا فرستاد است و همه لعالمین فاطمه الله که مقصود از ان شتر بر داری بلند
 که پیش خود را بر قدم خدا ای فاطمه اگر چنین کعبه بانه نمی گذارد حقتم بر دوزخین که شهادت میدهد که سجد سوخت نه موسی و نه عیسی و نه
 ابرهیم و نه نوح نهادم و نه جنبنده که زار و بر دوزخین و نه عجب که بر داند در هو بعد حضرت امیر المؤمنین فرز و اید خطا و ای بر نوبت
 کار بکه از دگر دی بر رویش از آنکه شمشیر خود را بجز در تمام کار نام با آنکه پس عمر خالد بن ولید قنذر و صبا که جز بیک از خطا بر
 رفتند صدانه انحضرت نصر لوز و مو ایضا متوجه شو سید خود را و فاطمه که بکن مانند فاطمه سار زمان که در زانند او را و کوز داشت
 لکه عمر و بگردانید ان پلید بر در رویشکم او پس سقط نمود انظومه بحسن پس امیر المؤمنین فرمود که طحی میسوی بچند خود شکایت میکند
 سو او بر دشتن امیر المؤمنین فاطمه داد در بار یکی شب حسن و حسین و زینب و ام کلثوم بجا آنها هجرت انصاف متذکره و خطا ایشان خدا
 و رسول خمارا و باضهنگ که بیعت کردند با خدا و رسول او و بیعت نمودند با او و بر ان عهد و پیمان موطن در جوار سوخت و تسلیم کردند ان
 بر انحضرت با امیر المؤمنین در جمیع اینها موطن پس همه ایشان عهد میدادند بیاز نمود در فرادای انشب چون نصح میشد همه میشنیدند
 و باری تنگ کردند بعد از حضرت فاطمه شکایت مینماید امیر المؤمنین علیه السلام از انحضرت عظیمه که انحضرت انحضرت را بعد از سوخت
 با انحضرت و کفن انحضرت که قصه من مثل قصه هر زن است با انحضرت اسرا بل قول من مثل قول هر زن است از برای موسی تا بن ام ان القوم انصفوا
 و کار و انصافون فی القلوب الاعلاء و لا تصحی مع القوم الظالمین یعنی ای فرزندان ما بدستی که قوم ضعیفه هم ندانند بر او نزدیک بود
 که بر انقبل و در پس شهادت اعدا را بر قرار کرد مگر انما با قوم ظالمین پس صبر نمودم و تسلیم محض از بر انضاح و از انضاح کشید که همه
 و صوفی غیر از انصاف بر مثل ان کشیده بود تا اینکه کشند بر ارض بن عبد الرحمن بن علی و خدا رخصت در برایشان در شکستن ایشان بیعت
 و بیعت برین طلحه و زبیر عایشه سوخته و مینمودند بمردم که ما بجهت عمل آوردن حج ابرهه میریم و بود انش طحی زبیر و عایشه را سو
 بصیر و بر زرفتن من سو ایشان و متذکره ساخن با ایشان خدا و نورا و انچه آوردن رسول الله پس جوع نمیشد از ضلالت خود تا
 اینکه نصر شد از خدا مراب ایشان در بیعت خود بیست هزار مسلمانان را و قطع نمودم هفتاد نفر که مهاجران را گرفته بودند و من نرسید از نورا
 تو یا رسول الله و بعد از نواصبت ان غریب بود و بود از غریب از صاحب جنگها تا که من دیدم بوم و اهل و اعظم انها پس صبر نمودم چنانکه
 ادب نمودم از خدا چنانکه نورا در نمود یار سو الله در قول خود در قول فاضل کما صبروا لولا انهم من الرسل یعنی صبر نماند که صبر نمودند
 پیغمبر اولو الامر و در قول خود و اضرب ما ضرب الله الا بالله یعنی صبر نماند که صبر نمودند تا اول ابه که خدا فرستاد رسالتی که بعد از تو
 تا اول ابه که خدا فرستاد رسالتی که بعد از تو در قول خود و ما حمل الارسول قد خلت من قبله الرسل فان ما او قتل انفاکة عدا
 اعدائکم من قبلک علی عقیبه فکن نصر الله شیئا و سبحی الله الشاکرین یعنی و نیتش که مکر رسولیکه قبل از او سو خند بودند پس اگر
 میرد یا کشته شود بر میگردد بشمار عجبها تو یعنی بر میگردد بکفر خود و بر میسوی کسی که بر کرد بکفر خود پس صبر نماند خدا را هیچ
 زرد داشت که خدا نبر میدهد شاکر انرا افضل بعد حضرت ام کلثوم بر چند بسو جلدش و کوبید یا جلد ایدم من زخه بدم در خاک حشر او
 در کوفه تا اینکه شهید شد بصبر با بر علی پس صبر کرد بمن با بجز وصیت نمودن و با و با جلد او و بجز شهادت بدم بچهار سید پس بر اعدا
 بسو کوفه روانه نمود با صد پناه بر مرد مقاتل و امر نمود که من برادر من حسین و اهل بیت و شیعیان او و دشمنان او بکشد و بیعت کنیم
 بمو و کسی که از ما با نماید از بجز کردن او را بر زنده در او را بجهت معاویه فرستاد و انچه عمل معاویه داد انهم از خانه بجز آمدند که سید جامع کوفه
 زخم از برای شما و از بگها بنبره کلا رقه و مردم جمعیت کردند پس جلدش را بخند از اجدادم و مردم انصاف کرد و ایشان از انجک میخواستند
 طلب جوانی تو را ایضا کوبا با جا خوشی زده هیچ جواب نماند گفت مکر نیست نصر که برخواستند بر من آمدند گفتند این رسول الله ما مالک نیستیم
 مکر جانها تو و شمشیرها خود را و ما در خدمت تو هستیم تابع امر تو هستیم و انچه رای تو فرمود ما بر دارم پس امر غایب ابرهه بمو ای
 پس من بجانب سحر و سحر نظر کردم غیر از این بیست نفر احد را ندید پس کفتم از برای من پیر نیست تجلر سو خدا در زانیکه عبا تکر خدا را
 بر پنجاه و سی نفر نه نصر بود ند چون کامل کرد خدا او را او چهل نفر را کردید صحت قوت و انچه نمود او خدا را پس اگر تیرا من عبا یا شاکر انشد
 چنانی که در راه خدا حق جبار بعد سر خود را بجانب سماں بلند کرد و کفتم با خدا یا بدستی که من نرسایتید و امر کردم و منی کردم پس بود
 ایشان از جانب نمودن داعی از عالمین و انحضرت او از دشمنان و از اطاعت او از مقصود او از برای عمل او و از ان بکنندگان با رضا طای

فصل

از فرست برایشان رجز و باس و عدا بخود را کرده نیشو از قوم ظالمین بعد از منبر فرود آمدم بعد از کوفه برآمدم بقصد فرست
مدینه پس آمدن منبر من و گفتند اینک معویه لشکرها با بنی کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و مردان و زنان و اطفال
بیکجا را گشته بیانا با ایشان جفا کنیم پس گفتیم با ایشان که شمار او فانی نیست مردانی چند لشکری با ایشان فرستاد و ایشانها بیک
که نبرد معویه خواهند و عهد بعین مرا خواهند شکست پس نشد مگر آنچه با ایشان خبر داده بودم پس بر خیزد حضرت امام حسین
با خود خضنا شده با جمع شهیدان که شهید شده اند پس چون نظر سو خدا بر او افتد بگریه در آید نسبت گریه اهل اسماها و درینجا
بگریه در آید و حضرت فاطمه نغمه بر ند که زهر بلور در آید با آنچه در آنست و حضرت رسول او را بینه چشبا و میفرماید حسین فدایک
قر عیناک و عیناک فیک ایحسین فدا تو شوم چشمها تو روشن باد و دیدت تمام در باره نور روشن با و از جانب راست حضرت امام حسین
حزق باشد که شهر خداست در زمین و از جانب چپ جعفر طیار و محسن با خدیجه بنت خویلد فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بر داشته
بیا نند فریاد کان و مادر محسن فاطمه این ایدر آنلا و نکند هلا تو نامم الذی فعدت الیوم تجل کل نفس ما غلبت من خیر حضرت امام علی
من سوء تو و تو آتینها و بکنه اما که بعدا یعنی نسیس این روز شما که بودید که وعده داده میشد با مردی میاید و نسیس ای کوه اسناد
کار خیر حاضر کرده شده و آنچه کرده شده اسناد کار با روزی که که کاش در دنیا او ان کار زشت فاصله دور میشد پس حضرت امام
جعفر صادق انقدر کردند که محاسن مبارکش با بدید ما پیش تر شد بعد فرموده لعین لا یبکی عند هذا الذی بعد در روز شنبه چنانکه فرمود
نزد کواختریه پس مفضل بیباک گریست بعد عرض کرد ای مولای من چه قدر تو با دارد کراستین برایشان فرمود که شهید نمیشی از کثرت الحق
ضار شو مفضل گفت ای مولای من چه میفرماید در قول خدا و ای الموردة سیت با ذنب قلیت در زمانیکه مؤمنه شوا کرده شود که بگذرد
گاه گشته شد آن فرمود مفضل مؤمنه و الله محسن است بر او که او از ما است فرغ ما پس کسی که غریبان کوبد از کرب و غم ما را مفضل پرسید دیگر
چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه دختر رسول خدا بر من میفرماید و میگوید خداوند او را فکان بوعده که با من کرده در باب آنها که با من ظلم کرد
و حق را غصب کردند و مرادند مرا بخرج آوردند در مصیبت اولاد من پس بگویند بر او ملائکه اسمائی هستند که در حاکماتش الهی و هر
درد نیاست و هر که در زیر زانوی من و هر که صیحه خورش بر او نهد بدگاه الهی پس تمام احد از کشندگان بر او افتد که در آن روز در دنیا باشد
بوما وارد میشد مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز هزار مرتبه گشته شود و اما آنکس که در راه خدا شهید شد است پس او بچندین گوی
و چنانست که حضرت میفرماید لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياءنا احرار مفضل گفت ای مولای من بعضی از شیعیان ما را
نیشند و جنت شما فرمود جدم رسول خدا و قول ما سا بر ائمه اینست که میگویند و لذت بقیتم من العذاب لانه دون العذاب الا کبر
یعنی هر چه بچشام ایشان از عذاب است و عذاب بزرگ حضرت صان فرمود عذاب دنی عذاب و عذاب کبر عذاب روز قیامت
اینجا روز بکه بدک میشو در زمین غبار زمین و اسماها و ظاهر میشوند از آنجا یکا بقیهای پس حضرت فرمودند که جمعی از شیعیان که
در شناختن ما مقصود کرده اند میگویند که رجعت است که پادشاه بنا بر کرد و مهمل پادشاه شود و ای برایشاکی یاد شاهی دین
دینار از ما گرفته است و صفا همیشه با ما است مفضل اگر تدر نماید شیعیان ما در قران هر آینه شک نکنند مگر نشیده اند
این بر کرمه که در زبان من علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلناهم ائمة تا اخرایه و الله که نازل از راه در پی اسرا شیل است
تا و بشرد رجعت ما اهل بیت است فرعون و هانما ابوبکر و عمر اند پس بر خیزد جد من علی بن ابی طالب اما محمل با تو علیه و شکایت کند
بجد خور سو خدا اینچرا زستم کاران برایشا رسید است پس بر خیزد من و شکایت کنم بجد اینچرا منصوبم کرده است بعد بر خیزد فرزند رسول
و شکایت کند بجد رسول خدا آنچه رشید او کرده است بعد بر خیزد موسی شکایت کند بجد خود رسول خدا اینچرا ما را و رسید است بعد
بر خیزد عیسی و شکایت کند بجد خود رسول خدا اینچرا ما را و کرده است بعد بر خیزد علی شکایت کند بجد خود رسول خدا و
کرده است بعد بر خیزد حسن علی و شکایت کند بجد خود رسول خدا اینچرا مغرور با کرده است بعد بر خیزد محمد رسول خدا و
پوشیده باشد بر من رسول خدا را در حالی که چینی از غشنه است بخون رسول خدا در روزیکه جبین او را شکستند و دندان را بچشبا
او را شکستند ملائکه در آنحضرت را گرفته باشند تا اینکه با رسیدن در پیش روی جد من رسول خدا و بگوید با جلا صفت بر آن کرم
و نشاداد مرا و نام و ذیبت را بیا نکر پس امت توان کار حق بر آوردند و مگر در بدند و گفتند متوگد شده است نیست در کجا است
در چه مکانست او در چه مانتست او و مرادند و فرزند نگارند و اگر ندانند میشد نقل زمان غایب نمائند پس صبر کردم از آنجا تا انوم
حضرت مرا حضرت داد که ظاهر شو پس حضرت رسول فرمایند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورنا الارض نکتو من الجنة حیث نشاء و نعم
اجرا لعالمین و میفرماید مدقم و باری الهی ظاهر شد و اوحیتم هو الله ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و
لو کرم المشرکون پس بخواند تا فصح او و نصیر لنا الله به امر ابراهیم پس مفضل گفت چه گاه داشت رسول حضرت میفرماید که تا با ما مرعاز را
نواختر گذشته است از گاه تو و آنچه ما اند است بعد از این خواهد شد حضرت صان فرمود مفضل بدستی رسول خدا دعا کرد که خدا

بر من بار کن که ما شمعها برادر من علی بن ابیطالب شمعها از زلف من که او صیفا منسک کما مکذشته و اینده ایشان را در قیامت برادر
 میا بهر اینست که آنها شمعها را سوا من بر حنتم جمع کما هاشمیا از این مختصر یاد کرد و هر چه از این بزرگواران مفضل گفت پس من گفتم
 که این شمعها را گفتیم ایستاد من این فضل خدا بر ما برکت شما مختصر فرمود این مختصر این خصوص نور و امثال او است این مختصر باطل
 من برای اشخاصی از شمعها که با شما معصیت خدا را میکنند پس انما میکنند بر این فضیلت ترک مینمایند عباد ترا هیچ نیارنگراند
 از شما انچه از این بر او که ما بگوئیم که خدا فرمود است در شان ما الا یفعلون الا لیرزقنی و هم من خزینه مشفقو شفاعت میکنند
 که در این کسی که پسندیده باشد شمعها از خنیت بر ما نماند مفضل گفت ای بولا هر قول خدا بظهور علی بن ابی طالب و خدا غالب است
 بر همه این فرمود این مفضل که هر چه در غایت باشد بودند نه مانند بگویند هر چه در غایت باشد باطل در روز
 بلکه ایند که ما شمعها را جمع مختصر سو خواهد بود این ای نیز در این خواهد بود اما در غایت خود حتی لا تكون خفته و يكون كله لله
 مفضل گفت که شمعها را میدهم که شما از علم خدا تعلیم گرفته اید سلطان بقدر او قادر شد که اید بگویم او نطق نمود و اید با او عمل
 کند بعد از حق شافی فرمود بعد از این مفضل که هر چه در غایت باشد باطل در روز و امثال او است این مختصر باطل
 وقت مینماید بر امثال این که هم از این با اظلال و نوره و جواهر مفضل گفت ای بولا من کیست از شمعها شما هر چه در غایت در برادران شوم
 یا از اشد بر ذمه او باشد چگونه خواهد فرمود اول چیز که ابتدا مینماید مختصر مفضل که اینست که نماند مینماید در تمام عالم که هر چه فرغی یکی
 شمعها ما داشته باشد باید که بر حق بگذارد هر چه در غایت باشد باطل در روز و امثال او است این مختصر باطل
 کردید مینماید بگویند و مسجد کوفه را خواست میکنند مسجدی را که بزرگتر معویه بنا نهاد است در وقتی که حسین بن علی را کشتند مسجدی که از این خدا
 نماند معوضت و طعوتی که بنا نهاد است این مفضل عرض کرد ای بولا من مملکت آنچه خداست فرمود که خداوند فرمود است شمعها
 شعیب مسجد تا قول عفا غیر مجز و مفضل مفضل که مفضل مفضل بود از این باطل که با هم است با او ملک است تا مینماید
 و حکمی که منقطع نمیشود و امری که باطل نمیشود مگر با اختیار خدا و مشی و اراده او و اینچنین اراده نمیداند از این از او که بعد از او خواهد
 و آنچه خدا مفضل است در کتاب خود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهیرین **و صلوات** بر او و علی
 از آنکه نار نشد است در سوره الحج باب غیر آن در عوالم از کتاب مختصر حسن سیکما از کتاب سید حسن کبیر از جمله چیزها بلکه از شمعها
 مستند از سلمان فارسی روایت کرد است که رسول خدا فرمود که حنتم مرا خلق کرده است از شما نور پس مرا خواند اطاعت نمودم او را و خلق
 نمود از نور من علی را پس او را خواند با طاعت خود پس اطاعت نمود او را و خلق نمود از من و علی فاطمه و حسن و حسین پس خواند ایشان را پس
 طاعت خود پس اطاعت نمودند ایشان او را پس نامید ما را بر پنج اسم از شما نور پس خداست من محمد و خدا اعلان یعنی بلند تر است
 و این علی است خدا ایجا کند است فاطمه است و خدا احسان است این حسین است خدا محسن است این حسن است بعد از خلق کرد از نور حسن
 در اما پس خواند ایشان را اطاعت نمودند او را پس از آنکه خلق نماید خدا شما و زمان و هوای او را و این ملک یا بشر بودیم ما با علم او نورها
 چنگ کردیم میگردیم او را و پیشیندیم و طاعت میکردیم و از کفر القوال از این معنی که در است که رسول خدا فرمود که با این معنی که
 حنتم خلق کرده مرا و خلق کرد علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور قدس خود و جوار او نمود که ایجا نماید خلق خود را شکفت نور مرا و خلق
 نمود از آن اسماها و زین او من بخدا سوگند اجمل از شما و ارض و شکان نور علی و خلق نمود از نور حسن و شکان نور حسن
 و خلق نمود از او و حسن و حسن الله اجل است از نور العین و ملائکه و شکان نور حسین و خلق نمود از آن لوح فام را و حسن
 و الله جل است از لوح فام و از کتاب مختصر نیز از کتاب الحج التخصی مستند از جابر بن عبد الله که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که در چاه
 نور از نور عظیم خود پیش از آنکه خلق نماید در اینچنین هزار سال پس اینچنین نور را در او ما شمعها را گفت کسی با نور سو الله شمعها آنها
 با شما ایشان که گنبد اینچنین نور فرمود محمد بن علی و فاطمه و حسن و حسین و اما از نور حسین و نعم ایشان فام ایشان بعد شمعها ایشان
 با شما ایشان فرمود ما هم والله او را و خلق بعد از رسول خدا و از شما کتاب را اللهم من رویت نفسی فی قتلک آدم من زیم کلامی که
 حضرت آدم و علی بن ابی طالب را خطه نمود که در شاعر نوشته شد است شمار رسول خدا را اما پس خیر شمل تلفظ نمود او را که بگوید
 یا محمد بحق محمد یا علی بحق علی یا فاطمه بحق فاطمه یا حسن بحق حسن یا حسین بحق حسین یا جعفر بحق جعفر یا محمد بحق محمد یا علی بحق علی یا
 جانشین قلب خاشع گردید فرمود این در من خیر شمل نه ذکر الحامی بنکیر قلیه و شمل غیر یعنی گفتن تا بنیم که حسین باشد شکسته میشود
 فام جانیست و اشک من خیر شمل عرض کرد و در آنکه هم ایضا معصیه و تصرفها المصائب فرزند و حسین مصیبتی بر او و حشود که
 نوحه خواهد بود جنب مینماید و هم مصیبتی با حضرت آدم فرمود این در من مصیبت کدام مصیبت است تا ایضا فاطمه و جعفر و جعفر
 نیز از این که معین خیر شمل گفت کشته میشود در کاه کشته است غریبت و تنهایی برای او ناصت و در معنی کوه ترا یا آدم
 ره و یقول عطاء و آیه ناصت حتی يكون العطر بدنه و بان السماء كالذخا ناصت حيا الا بالشو و الی الخ و اگر نوای

در این مختصر
 نور

در این مختصر
 نور

فصل اول

ادم به پیغمبر او را که میگوید بوی ازشتگی من ابوی ازشتگی او بر زبانه می رسد که کو یاد در میان او و اسباب و فاصله
پس احکام او را نکوبد مگر در شبها و اشامید که کافیک صبح الشاه من قضاء و بقیه حکله امداد و شمشیر و قوس و انشاء فی البلاد
و قهرم اللیون یعنی پس مانند کوسفند سر او را از قضایب زدن غارت نمایند و با او خیمه و اسبها او را و او را با او در بلدان
و شهرها بگردانند بگر بخوگند نه در علم حکما متناهی که ادم و جبرئیل بگفتند که ای ادم و جبرئیل درین دنیا مانند فرزند در در کتاب زهر
الکمال که جو ادم از هفت پروردگار آمد از بلذ از بلاد هند و طویل بر کله خود کردی حتی اینکه نقل شد است آن کثرت کوبه
گوشه روی او رفت بخوگند نه در علم او تا بانگره دین پس گفت که داشت پروردگار ببلبل بر او بر شتان جبرئیل پس جبرئیل بر او نظر او بر
داشت بخوگند نه ملاحظه نمود که انور ساطع چنگ را در شاعر از الهی که مانند ستارها میدرخشد جو اسما ایشا فرخواند دید که نوشته است
محل علی فاطمه و حسن حسین اما از فرزند ادریس حیات من که که داخل حیات من شود این جو ادم بود پس حضرت ادم فرمود ای برادر من جبرئیل
ای خدا خلق کرده است مخلوقی که گوی بر باشد از من جبرئیل گفت بل ای شفاص گوی بر ند از حقیقت از تو ادم گفت چه و خدای شد آن
گفت که هزار سال قبل از خلق آسمانها و زمینها و هو تو و اگر ایشا بنمودند حقیقت نور خلق نمیکرد و این از اول تو میباشد پس ادم عرض کرد خدا
که شکر خدا را اینقدر زیاد برید و بیامرز که آنها را این حقیقت از کائنات او در گذشت و او را ازین بد در محققه الجالس مردی شد که جو حق سبحان و تعالی ادم را
افزاید بعد حضرت جو ارا ازین جو ارا و فرید نامونس نیتها او باشد پس ایشان در کشتها جانان ازین در و در مشاهده میکردیدند و در حضور
حقیقت میکردند عکس نور چشم خود را در آینه صفا او را در رخسار هفت شاهه مینمودند ازین لطف حسن جمال خود تعجب میکردند و بایک
دیگر مینگفتند که ای حقیقت در عالم ملکوت از ما خوش صورت تر کسی را خلق کرد باشد یا نه چون اینند ایشا در دنیا از کشت در زمان
جبرئیل امین از نزد رب العالمین در سید و گفت ای ادم آنچه شما را در خواطر گذشت حقیقت معلوم شد ادم فرمود که در فرود بر سر کینه ادم
سراستما هفت در آید و تفریح کند نامشکل شما حل کرد و ادم و جو ارا از جبرئیل اینها را بشنیدند و با آنها و جیمها در آمدند و بدکش
سراستما هفت تفریح میکردند ناگاه گذار ایشان بر دقت عظیمی افتاد که در یکدانه با قوت سرخ و در در توان از سر و سقفان اولو
و فرشان از زرد انواع طلا و جواهر نقش کردید و در آن قصر بسجود ادم حواد را تقصیر را بنسبت گفتند یا جبرئیل در آن قصر
چه سر تیب بار و شنکران جبرئیل گفت سر این نیز بمن معلوم نیست من حسابجو را نمیدانم اما انرا میدانم که سواره در گوشه فلان
که هر سه هزار سال یکوبت بر میاید و بگرد فلک میگرد و من سی هزار بار از سواره را دیدم و مرا معلوم نیست که اندک و این قصر چیست و این
باد بسنترید ادم پس ادم بد که کافیه الحاجان بنالید گفت خداوند را از سر این قصر و افکران بد از جانب حقیقت خدا آمد که ای جبرئیل
قصر را از برای ایشان بکشتای الحاح جبرئیل با جبرئیل پیش رفت و دست بر در قصر نهاد و در کشتاد شد پس ادم حواد بنادند قصر در آمد
مختد دیدند از با قوت سرخ که شخصی بصورت زخمی را بخش ادم گرفته که از حسن جمال زبنا و جمال با صبر و قوت پیدا او بود ناجی از نور سبزه
نماه و طوق از بر جسد زرد کردن و کوشوره از در و اولو بر نور دگر کوش کرد و کرد اگر از این کوش که او کرد زخمشد جان گرفته و صدک حوزا ما بگرد
در آن موضع شد در بسینه نماه از غایب شهر و جیا نظر بریزد و ایسا نمیکردند جو ادم حواد را بسجود در آنجا ند گفتند یا جبرئیل
ای صود لا یقوت اننا ارم کردیم اول سجده که بر بنی ادم مترکشان بود که ادم و حواد را تقصیر کردند پس جو ایشا بسجود در افتاد جبرئیل
گفت ای ادم هیچ می داند که آنچه صوت گفت نه جبرئیل گفت این صورت بر هفت دختر عالم حاضر بنی ابر از آنست که همه وجود نور او ماسو
خلق کردند او را اینها اولاد ما هستند فلان مخاطب ساخته اند ادم گفت ای جبرئیل این باج چیست که بر سر و بسینه این نور و جبرئیل گفت
این باج از سجده است که بد بر کوار او است ادم گفت اینطور که از طلا و زبرجد که بر کرده ای است چیست که از غایب شعاع مثل زرد جبرئیل گفت
نور خورشید است یعنی امیر المؤمنین علی است که بر جفت قوت او است ادم گفت اندک کوشوره بد شد او فرزند که کرد کوش مبارک و بیعت
گفت فرزند غریب او حسن حسین است گفت ایشا چه کتابند جبرئیل گفت ایشا از فضل تو خواهند بود اگر بواسطه وجود ایشان نبود ملک زبده
ملکوت نعرش نه که بر سر نه ملائکه گفت آسمان زمین و هر کو اکت نه تو و نه حواد حقیقت خلق نکرد و بسبب افتدش کل موجودات که
ایشا است آنها مبارک ایشان را یاد بگر شاید که روز تو را بکار اید ادم گفت ای جبرئیل نامها ایشا چیست بخوان که شاید در ضمیر من بماند جبرئیل
محل و علی فاطمه و حسن حسین است جو ارا جبرئیل اینها را بشنیدند و با تکرار کرد و بر جان خویش نوشت ادم گفت ای جبرئیل در مشکل دیگر
در دنیا اند جبرئیل گفت بگو ای ادم گفت این کوشور فایده سبزه دیگر هیچ است در آنچه حکمت است چون ادم این سوال کرد جبرئیل بگریه افتاد
و گفت بدای ادم که در میان از بهر تو جیمی از اهل کفر و نفاق و حد ضلال می رسد که اینند مظلوم را شهید کنند یکی را زهر هلاک و دیگری
برینج بیدار بیخ جو و شمشیر سران بکند ادم آخر تک مبارک اول سبز کرد و اند بگری از او سر خوشی پس ادم و حواد اینها را بشنیدند
نکشدند و در کوبه افتادند بسیار آری شدند چنانچه از فرزند خود بیزار شدند و کوبه زدند و ایضا میگردند و میغلطند و گویند اول که کوبه
در مظهر از روز بود پس ملائکه گفتند آسمان و هفت هفت و رضوا و حواد العین جمله بوقت ادم حواد را ایشا از اسرار و در اینها دان

اندر آن روز که از خورشید خورشید بر سرش بگذشت و کمره مشغول شد تا با ابلیس چون سبک بود
 رانده در کاه الهی شد و کبر بود که آدم را فریب همدیگر با آفتاب کرد تا پس پیش رو طواوس را در اول داشت بود و طواوس را
 در دو دم بود و ایشان را فریب داد و بسبب آنکه اندر بخت داخل شد و خورد آنچه او را رسانید و او را آنچه خورد و گفت ایندگی
 که می بینی انواع میوه ها خنکوار است و لطیف در جگر است و میوه که هیچ میوه در بخت بلذت این میوه نیست و گفت هر آدم شنیدم که ما را منع
 خوردن این میوه نمودند و گفت این غلط است آدم حاضر نیست و از این میل کن و بین که من راست میگویم یا نه پس بر نبلد تمام بخورد و خوا
 داد و پنهان شد آدم چون حاضر شد و شرح داد و آدم نیز بگذاشت و از آن خورد و هنوز در حضور کنگد بخورد آدم و فریفته بود که در در شکم او
 پیچید گرفت تاج کرامت سر از سرش بیفتاد و لباس مرتضی حافظند است و استبر از بدش فروریخت و حوا نیز از لباس کرامت کاشد پس
 عریا کشند اما نه دشمنان از فرشتگان بد بد آمد سر زد و مضطرب گشته از چپ راست او از قعصی آدم من زبانه نفعی الهی شنید شروع در کراه
 کرد و این کرم بود که با دروی نمود و آدم با کمال کسب و خوری شده و پیش و پس خورد و از هیچ طرف صاعزی نماند نگاه بد رخا خست
 دید که بر کاهید رخا خست نهضت خورد خورد با آن میوه او شایند چون نزدیک درخت رفت که برک پیچید رخا از او اجناس بگردند
 برک بوی نمیدادند و سر با کاهید شنید تا آدم برک از آنها پیچید پس آدم پیش درخت انجیر آمد و درخت انجیر چون از مزایا بگفت جلالت
 دیده بود در این مدت که سر مستای بد بد آدم کرد و عزت نمود و سر پیش از بر زمین نهاده عاقد برک و بر و این دو برک از آن پیچید یکی را در
 پیش خود نهاد و دیگری در پس خود و آدم درخت انجیر را در عاقد برک و برک چون در عاقد برک معصیت مقررین با آنجا میباشند حتم دعا
 آدم را در خود درخت انجیر قبول کرد پس نظام است با اجناس احدی بد درخت انجیر چون که تمام درختا خست آدم را برک ندانند و او را برک داد
 درخت انجیر گفت پادشاهان معجوزان غریب حرمه خا خست با آدم مشاهده کرده بود چون او را برک زد و خوار بد بد آدم کرد و برک بخرید
 اگر خطا کردم کاه مرا بیار پس بد از جانب الهی ملاک را بد درخت انجیر چون خسته و عظمت ما را اکرام کرد ما نیز بفضل خود کاه نور انجیر شد و میوه
 نور انجیر کرد اندیم و آتش بر تو حر کردیم اما چون از خود او شایند ما را خطا او را بر ما و حور ابوطاوس که بسبب اغوی ایشان بود سو
 کردند از بخت غیر بر سرش بر کرده آدم را بر کوه سر اندید که در اطراف هند نشاند و افغان فرشتگان در حوا را در طرف سجده نزدیک بر سر
 بجاد انداختند و مشایخ آدم و حوا و مفلک انجیر را در و هفتصد فرسخ بود و چو آدم بگوه سر از بد برک نمود بگریه زاری مشغول شد و مدت
 دو شب سال بزرگ و اصغر چهل سال خبر از خوردن خنکند داشت شب روز بر روی نارینه سیامید داشتند و مدای کریمت نمان او تمام
 غم بگذاخت الم که رنگی داشت که در آنها ضعف بخت شد تا بخوبی که جمیع ملائکه هفت آسمان زمین سرها برهنه کرده و در کنار کاه
 نشاندند و از آن کاه که نهانند بنالینند گفتند بار خدا یا تو غفا و ستاری نور رحمتی و کرمی آدم را بر او بطلد افرید اگر کس خدی و مبارک
 گفت اینست چنان نمودیم چشم بگرم و رحمت و معصیت بود از هم چون ملائکه بر بگفتند در این رحمت الهی بد اطمینان بجزیرت خطا بر نمود که انجیر
 آدم را در باطن الحاح جبرئیل برهن آمد بگوه سر اندید شد آدم را دید در میان مو و حیاط انجیر افاده و قوت از او ساقط شد حرکت در او
 و گوشت انداخته در ریخته و در دستا چشم او را بگشاید و در رود خانه از اشک چشم او بد بد آمد و صورتی از کثرت کراهت زخم شد
 گرم افاده و پوشید و اسفند نظا هر کوبیده پس جبرئیل گفت ای آدم او از جبرئیل استاخت اما از سرش میزد و در حوا جوار نیلاد با جبرئیل
 از روشفت و رحمت بادم گفت که ای آدم ان نامها شریف که در روز صبر و رضوان تو را تعلیم کردم هیچ یاداری آدم در حوا بگفت انجیر شیل در
 این حال جبرئیل یک کسب و نماز جبرئیل نوید دیگر شما را تعلیم آدم کرد بعد از آنکه گفت الهی در خوری خطا که ما این بنده را بجزیره محمدر علی
 و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام بگشاید اگر سب که بهوش شد گفتی آدم من زبانه کلمات فتاب قلبها انه من التواب الیوم هنوز آدم کلمات
 نگفته بود که خطاب جبرئیل باشد که آدم را بشارت ده که توبه او را قبول کردیم و او را بخشیدیم پس جبرئیل الحاح برهنه از شد آدم را بشارت
 داد که حتم کبر این است که بر زبان جاری کنی و ایشان از اسفند خو کن کرد این توبه تو را قبول کردیم چون از جبرئیل قبول توبه شنید بسجده
 رفت و ماله در سجده بود و چون سر از سجده بر داشت سفیده صبح دروشنای در زید بد اعضا و قوا بخورد و انجیر بد توبه
 بجز رفت چون از سجده برداشت از جبرئیل پرسید که تا این ما دروشنا بود جبرئیل گفت سبب تار یکی شیاعا اله از معصیت تو بود
 کاه تو جمیع عالم نار بگشاید اکنون که توبه تو قبول شد و شتاد و شیاعا اله عود نمود و چو آدم دو سجده کرد دور گفت نماز طاعتی
 آدم قرار داد بعد از انجیر شیل آدم را بجزرها حاضر کرد و حوا را با و تسلیم نمود و از زمین را عرفان خوانند که آدم حوا را در وضع یکدیگر
 شناختند در بعضی از کتب مسطور است که حتم بسبب چه بر آدم رحم کرد چون از اول نموی یکی حیاد دیگری بگاورد دیگری تا اما حیاسا
 انحصار چنان بود که چون بر زمین سر اندید فرود آمد سیصد سال از سرش سالی سر بالا نکرده و حال یک تنگ اولی از او پیش نظر هر سبب
 بود و اما که بر او بر تبه بود که در عین اختیار رضامت منقول است که اب دیده آدم چو سبب بر زمین میمالد از چشم راست او چون در جله بغداد او
 چشم او بر زمین سر داشت که مدت در ایستاد چند سال چندان بار انجیر از او بر دیده بر زمین ندانست بار بد که در رخا میباشد و چو بد بد آمد

فصلها

و از آنچه همش خیمه هارواند سرفان هوا از ابدانه او میاشاید نداید بگوید که میگویند که این چه خوش بختی است از این دنیا میایدیم
ادم که کرد که با مرغیان از روی طبع میگویند سرفان در آن روز برکتی در از ار کردی گفت با خدا یا حال من با بیچاره سید که من از این
دیگه من استنهای میکنند خطاب الهی سید که ای آدم مرغیان است میگویند با هم چه حوری غیبی ترا بدانی نیاز مندا اینا فریده ام و مادام
اولین جبرئیل با حضرت گفت ای آدم اگر میخواهی توبه توبه بشویشوا اشما شیفتر ال عیاشی خدیج خود سلب اینجا بگفت یا حمید بحق محمد یا علی بن موسی
فاطمی فاطمه یا حسن بن علی یا حسین یا ابا الحسن یا ابا جعفر یا ابا محمد یا ابا سعید یا علی بن ابی طالب یا علی بن عقیل یا علی بن ابراهیم
تر بر کردید بد کنی انرا شد از چشم او نگاه کردید گفت یا جبرئیل از ذکر الحسن بنی بر قلبی و قبیل عذرا بعد چه چیز نیست که هر یک از این
مذکور میباشم و نامش را در بیگانه استنش میو و اشک از دیده من میزند جبرئیل گفت یا صقی الله و لذات هذا ایضا بیستة و نحر علی
المصابب یغسل عظامی بنیر بیافرید از فرزند تو حسین بر او میسوزد یعنی که همه مصیبتها در نزد او اندک و فایده اش گشته باشد و بالربشته و عیب
و هر چند استغنا کند و گوید و اعطشا و افله نامش که نهر ترا او برسد بر او براند و فرزند او را در شهید کنند زمان او را اسیر نمایند شهر نهر
دیاید یا بگردانند آدم از شینک اینجه کوه نیست کسی که فرزند بر او برده باشد جبرئیل بر زار از ار کردی در حضرت العالی حضرت سید المقادیر
علیه الرحمه گفت روزی که بد خانه ستیده زمان فاطمه را فرستم تا آنحضرت را ببینم که میفرمود از دستها کردن و گریه کنی بیگانه است
اینشینک دل سوخت و اشک از چشم روان کردید و از ادم که میخواهم داخل خانه شو فضا گفت یا سمان ستیده زمان را جانمان است که خود را از
توبه بشانیدیم که چه خور انقضه آدم تا حضرت فاطمه بنویسید بعد از آن داخل خانه شد فاطمه دید که دستها کس بجای خود شده است که نشسته
است گردن عرض کرد چه جفاقتی است که اسباب بکشند و بگویم که روزی که روزی که گم و بگرد فضا سر زد توبه من است
این سخن بودیم که اما ما حسین در کوه باز کرده دادم که گفتیم استید عالمیان از ادم و کارهای را با ما داشت یا جنابت حضرت امام حسین
تو من است که ما من حسین را خوا موش کیم سلی میگویند و من دستها بر نیاید آدم اندازد زمانی کشید که ناگه بانگ می شنیدیم بر سر هم بعد
که تا کدام میرویم این را نمیگردد گفت توانی چنان نشسته فاطمه را دیدمش از دستگردی جگر خدا که اشک از چشم انحضرت جاری شد
و خانه رفت و درود مراجعت در کمال فرج خوشی و خفته پیغمبر فرمود ما علی که باز فری و خدا امتد گفت یا علی بنی الله جو بیگانه شد فاطمه را دید
خفته بود و دستها آنکه کسی در حرکت بدیده میگردد و کوه به اندر کسی او را بخواند میگوید یا از غمبگفت ندا املا که ان غلغلیه
هس من بنی علی و حسن حقه پیغمبر فرمود ما علی که بار یاد تو را و در شام تو را به شهاب و او بشیر که طعم ان معتبر نکرد بعد
از انفرمود یا علی و اشقی که آن که بود که هو را در اینجا اندک گفت خدا و او را نازند انحضرت فرمود انکه که هو را در اینجا اندک گفت خدا و او را نازند
دستها میگردد فرشته بو از فرشته کا که فرشته را از او در تبه مخلوق گشته و این باب در حضرت فاطمه و و این که است که جبرئیل از
حضرت رسالت نازند پیش از اول حضرت در گفت از برای تو پسر تو که خواهد شد که امتد بعد از تو او را شهید خواهد شد که حضرت
فرمود که مرا اینجا بچین فرزند نیست و بعد از آنکه سر به افغانا جمله شد حضرت امیر المؤمنین را هدایت فرمود که جبرئیل را نازند از خداوند
که فرزند برای تو موهود خواهد شد که انچه من بعد از من او را شهید کنند حضرت امیر المؤمنین فرمود که مرا حاجت بچین فرزند نیست تا
اینکه سزایه انبیا الهیه شد در مرتبه ششم فرمود که در او فرزند او امام و در است تا در حضرت امیر المؤمنین و انچه او را نازند از خداوند
فاطمه فرشتا که خدا شایسته در او نفرزند که امتد من او را شهید خواهد کرد حضرت فاطمه فرمود ای بلای من از انچه فرزندت
نیست تا انکه سزایه مظلوم شد در هر مرتبه فاطمه چنین میگویند حضرت رسول فرستاد او فرزند او و پیشوایان و از انچه او را نازند
و خاندان علم من خواهند بود فاطمه گفت یا خدایک از خداوند علما پس جمله شد حضرت امام حسین و بعد ششماه انحضرت توفیق شد
و فرزند که ششماه متوگد شود نا انا است مگر حضرت امام حسین حضرت عدی بر و است بگر حضرت محمدی بر اوله مظلوم انحضرت را متوکل
و حضرت رسول هر روز میاید و با امثال خورا در فاطمه حضرت امام حسین میگذاشت و انحضرت میباید تا سیر طسدر حضرت و از گوش
حضرت رسول و بنای حضرت فاطمه از دیگر بکوشید پس حضرت امیر المؤمنین او فرستاد که و حمله و فضاله ثعلبون حضرت محمدی از انچه او را نازند
بلغ اربعین سنة قال یا نبی و نبی ان اشکرت لک انما انعمت علی الذی وان اعمال صالحه زینیه و اصلح فی ذریه یضی بر محل او
و شریا کرفن سعی با بود ما انکه جو جمل قوت یکد عقل سید جمل ل انچه او گشت گفت پروردگار الهام کن مرا و توفیق بده که شکر کنی همه
تو را که انکار از بر من بزد و مادر من اصلاح کن از انهن بعضی از ذریه انچه انچه از خداوند او را میباید و انچه او را میباید و انچه او را میباید
بر هم روانی که انچه در نفسیه امر و قضایا الاین با اولیاء انچه انچه او را میباید که هر که مراد از احسان سو خداست و مراد
بواله حسن و حسین مؤلف گوید که تعبیر از امامین بوالذریه همانست که امامت و والداست از پسر عیبت در مشق و تورات و اوج
طاعت عیبت مرام را بود حیا ایشا بیام و ایضا امام و نبیا بر این معنی تعبیر چنین میگویند که وصیت کردیم ایشا را با کرامت و حسین
که والد معنی شما شد از برابر رسول خدا و نیکی کردن بر رسول با عشق ایشا انشان بر رسول و وصیت کردن رسول با ایشا این معنی

استغفار از همه گناهان و بزرگواران

بچه از انچه از بزرگواران

فصله

بنی امیه و از کتاب مناقب نیز در خیر امیه خراعی مرویست که چون حضرت فاطمه با ما حسین حامله شد حضرت شد رسول اراده سفی نمود پس
حضرت فاطمه گفت که جبرئیل را خبر داده است پس از تو نموند شود چون نموند شد و چون نموند شد او را شهادت شد و از شهر مدینه نامن بیا و اما حسن نموند
شد حضرت فاطمه او را مسز و ز شیر نداد و منظر قدم انحضرت بود من گفته بودم او را شیدم فرمودند چون نه روز گذشت حضرت رسول فرمودند
بر او رحم کرد و او را شهادت بخشید حضرت تشریف فرستاد که جگر و فاطمه عرض کرد که شفقت مادی را بجزکت آورد و او را شهادت بخشید فرمود
که آنچه خدا خواست است میشود پس چون حضرت فاطمه بحسن حامله شد حضرت رسول فرمود که ای فاطمه جبرئیل را خبر داد است که پس از تو نموند
شود چون نموند شد او را شهادت نامن بیا تو ام اگر چه بگم بگذرد پس حضرت رسول شکر رفت و چون ما حسین نموند شد حضرت رسول فرمود
و حضرت فاطمه او را شهادت بخشید از سفر اجعت نمود پس فرمود حضرت فاطمه که جگر کی عرض کرد شیر نداد او را پس حضرت رسول از آن میان
نمودارد که آنحضرت اما حسین گذاشت او میباید با آنحضرت را پس حضرت فرمود سالکها اش حسین ساکت باش حسین که خدا آنچه میخواهد میشود
و خدا میخواهد که امامت در فرزند او باشد در دنیا از ابی الفضل مرویست که حضرت اما حسین نموند شد حضرت فاطمه عرض شد و شهادت
بخشید پس رسول خدا طایفه مؤمنان را در آنجا جمع کرد و از آنجا تشریف آوردند آنجا خود را در آنجا او میباید گذاشت و آنجا
میباید قرار میدادند از او را در آنجا رسول خدا و روایت دیگران با آن خود را در آنجا او میباید گذاشت پس روز جمعه آنجا بر آنجا آنکه مرغ روز
میداد و جوجه خود را بر آنجا آورد چنین کرد تا اینکه روید که او شاد است و گوشت رسول خدا در کف دست خود از حضرت صفی در آنجا کرده است
که حضرت اما حسین شکر خورد از حضرت فاطمه و نیز از زن دیگری بود رسول خدا که میباید و آنجا خود را در آنجا او میباید گذاشت و او میباید
بگذرد و روز سه روز که آنجا میباید و او را پس روید که گوشت او از گوشت رسول خدا و دستها نموند شد حدیثی بر سر حضرت اما
حسین و در کتاب مایه و مستوط است که بعضی گفته اند نموند شد حضرت اما حسین در شب فحیم ما شعبان از سیحان فحیم واقع بعضی روزی هم ما شعبان
نیز بعضی و بعضی در آخر شهر رجب الا اول از هجرت نیز گفته اند و غیر این نیز روایت شده است و بعضی فرموده اند پنج ما شعبان و شهادت و دنیا
شعبان است که ولادت آنحضرت در مدینه در روز هجرت پنجشنبه ما شعبان در سیحان از هجرت و اعتقاد در آنجا و از آن فضل ذکر کرده است که گفت
در خواب دیدم قبل از تولد امام حسین که گوشت با فاطمه از گوشت رسول خدا جدا کردم و در دامن خود بدم و او را از آن گوشت رسول خدا بر سینه فرود آوردم
خواب نمود و تعبیر فرمود که اگر خواب تو صاف باشد از حضرت فاطمه پس نموند میشود و من او را بگویم میباید نامش را او را پس اینچنان شد که
فرموده بود پس روز هجرت اما حسین را نیز در رسول خدا بر روی او گذاشتم پس بول کردم و قطره آن بر او بود من آنحضرت چنانکه پس
بعضی از گوشت او را فرود آوردم حضرت فرمود او را م باش ای ام الفضل اینچنان من شکر میشود و لکن نموند او را در طفل پس زخمی که اینچنان
چون آنحضرت کرد دید که رسول خدا میگردید عرض کرد چرا گریه میکنی فرمود جبرئیل من نازل شد و خبر داد که امت من فرزند مرا میکشد و
این بابویه روایت کرده است که روز هجرت اما حسین را نیز در رسول خدا بر روی او گذاشتم و در دامن آنحضرت بول کردم و خواستند که در دامن او را
فرمود که قطع نکنید بول فرزند را پس ای طایفه انموضع اشک در چشمم و در آنجا که چون سر شریف آنحضرت بیکای نماز رسیده و در آنجا
فرود آمدند بخدمت حضرت رسول و یکی از آنها بصورت شریف بود و در دم بر صورت او و دستم بر صورت او بزنند و چنانچه بصورتی آدم و هفت
باقی بصورتها منقح باروها ایسرج هم آنها باها چرخ راه نموند بودند و میباید با آنجا که نازل میشود بر فرزند او حسین علی
چنینکه نازل شد بر هابیل از قابل زدود است که عطای کند حقیق با و مثل اجر هابیل و جمله مینا یا در ظل او مثل فانی هابیل نماند و اما
ملك مقرب مگر اینکه فرود آمد بر پیغمبر خدا و هر يك تعزيت ميكند آنحضرت را در مصيبت ما حسين و خبر ميدهد آنحضرت را
تو بیکه با و عطا میشود و نیز آنجا را با و نشانی دادند پیغمبر رسول خدا و بدخواه اگر کسی را که خواستند او را و مرتضا او را بزنند او را و کسی
که چون حضرت اما حسین در ساله شد حضرت رسول انبیاء شکر بر او گرفت در آنجا راه ایسا و فرمود ان الله انما الله ليجوز و اشک از دیده امامت
چنانچه سوال شد از سبب آن فرمود که در آنوقت جبرئیل بر من نازل شد خبر داد که در کنار فرات زینب است که از او میگویند و در سینه حسین
فاطمه نداد با شهادت خواهد کرد بعضی بر سینه او که چه شخط او را بقتل میارند رسول خدا فرمود که بگویم او را بزنند و کسی هم بخشد
کشند و آنجا مدفن او را و گویم که سر او را بجهت از برای زید میباید هرگز نظر بر من فرزند من شاست و حقیق مناد او را و زبان او
بخالت اندازد و او را بر کفر و نفاق میباید پس آنحضرت از آن سفر عکبر و حج و برکت بر منبر را آنحضرت با آنحضرت و اما حسین بر منبر کلاب
و دست است خود را بر سر امام حسین گذاشت بعد از خود را بر سر او است او را شهادت فرمود خداوند انم محمد
نویسند و او را بر فرزند من از پاکیزگان عترت من و از پاکیزگان زرتیر مستد از اشخاصی که ایشان را بعد از خود در دنیا افت خودی گذار
و جبرئیل را خبر داد که اینقران بخواری شهید خواهد کرد خداوند شما را بر او مبارک گردان و مبارک مگردان در قابل او پس فرمود
بگریه در آمدند و صد آخرو من گریه نموند شد فرموده است ای اگر چه میباید دل آنکه واری نمیکند او را بعد از من فرود آمد منقر اللون
بار و نیز خط آنحضرت دیگر را نمود و اشک از چشمها میبارد پس فرمود بعد از خود را باقیها الناس من انصفا شاموم و دو چنانکه

در میان

باب اول در بیان احوال

در دنیا شما میگردارم یکی که بخار او بگری غرت من که از شجره نبوت و شیده اند و میوه باغ مندا این دو چیز از یکدیگر جدا نیستند
 تا در حوض غوث من می افتد و در حوض غرت خود از شما سوال نمیکند چیزی را مگر اینکه خدا فرموده است قل لا استئذناکم علیها اجمعین
 المیده و فی الغر فی بعض احوال که سوال نمی کند از شما به تبلیغ رسالت مردی که جهت نمودن باخویشان من پس چنین میباشد که خون نباشد
 در حوض غوث نیز مرد دشمنی که با شما با عتق موبد هم کرده باشد برایش آگاه باشد آگاه باشد در روز قیامت سزاوارت و علم
 بر من دارد خواهد شد از امت بگو این سببها ناریک که بفرع آورد ملائکه را چون نبرد من ایند مگویم که شما کیستید پس نام من از
 خواطر ایشان شود و گویند ما هم اهل توحید از عربی پس گویم منم احمد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
 چگونه بعد از من عیان کردید اهل بیت و عتق مرا و کتاب پروردگار را پس گویند ما کتاب را پس ضایع کردیم و نادانان و تحریف کردیم و
 امتاعت قور این سعی کردیم که ایشان را از روز بر میان براندازیم پس من در بخود را از ایشان بگردانم و ایشان نشانه بار و سبب بر گردانند پس
 دانید بگری نبرد من اید که از راه اقل میانه از ایشان گویم چگونه در دنیا نمودید بعد از من با دشمنی که یکی بزرگتر بود یکی کوچکتر که کتاب
 پروردگار من و عتق من باشد پس ایشان میگویند اما مثل اکر را پس بجا گفت نمودیم ما را اما مثل اصغر را پس خوا کردیم ایشان را و با
 نکردیم و ایشان را کشیم و روانه کردیم و پراکنده کردیم من مگویم که در روز شوی باز من پس بر کردید تا بالی نشانه و درها سیاه پس عام دیگر نیز من
 که نور از آن تابد پس ایشان گویم که کیستند شما گویند ما هم اهل توحید تقوی ایم اما احمد ما هم بقیه اهل حق که حامل کتاب حقیقت شدیم
 و حال از احوال او شنیدیم و حرام اترا حرام دانستیم و در دست داشتیم در پی پیغمبر خود را و ایشان از یار یار برگردیم در هر امری بر اکر خود را
 یار میگردیم و در خلدن ایشان انصاف کردیم با هر که دشمنی با ایشان میکرد پس من با ایشان گویم که نشان یاد شما را که من پیغمبر محمد و پیغمبری که شما
 در داد دنیا چنان بود که ذکر نمودید پس ایشان فرمایند که ما را بر اکر در آنم احوض خود پس بر کردید در حالیکه سبب ایشان را و بگوید بودند مرد
 که مگر ذکر میکردند مثل حضرت امالمحبتین و او عظیم طهرند از او انظار میکشیدند فلان از او از حجار و منجی از او مصحح و مریدین
 که ملحق این نیستند که ما و قوی در خلدن رسول خدا در مسجد الحرام نشسته بودیم که گروهی از قریش وارد شدند بر او با ایشان بود
 عمر بن سعد پس ننگ رسول خدا را منفر کرد پس ما گفتیم یا رسول الله شهاجه و او داد فرمود ما اهل بیت هستیم که اینها کرده است
 از ما افر تر بردی و من بتلاش منم آنچه سر راه اهل بیت من از من در دستا و استرا و نماند از وطن ایشان و بد که اول سر بر کردیم
 نیز میگردید اسلام هر فرزند من حسین است در نوقت حضرت اما حسین در خلدن حضرت حاضر بود چو اینکارم از آنحضرت شنیدیم
 کردید جدا چه شتمن خواهد کرد فرمودی کشید و را بلدی بر برد ما را اشاره کرد پس این سجد بود اصحاب رسول خدا در وقتی که میدانند که
 اینها داخل مسجد الحرام میشوند گفتند حسین و در حجار مندرگ از این بیانه در اینک و آنکه وقتی امیر المؤمنین خطبه منجی انداخت
 مردم و میفرمود از من شوالی میاید پس از آنکه مرا نیاید بخدا سوگند که نمی کشد از گذشته و ایندیگر آنیکه خبر از ایشان میدهم پس معذله
 و قاصد خواست گفت یا امیر المؤمنین خبر مرا که چند عدد مؤمنان در روز من است حضرت فرمود سوگند میوه مسئله که خبر را امر استید من رسول خدا
 که از من سوال می نمود و نیست در سر و در پیش تو مگو مگر اینکه در روز بر این شکر نشسته و بله می که در خانه تو بپس که من فرزند من حسین را کشید
 خواهد کرد در نوقت عمر میاید که بود که در امیرش پیش روی او و از عقید او شاد و غیر او مردی که وقتی امیر المؤمنین خطبه منجی انداخت
 خود فرمود که از من پرسید آنچه خواهد پیش از آنکه بر نیاید پس بخدا سوگند که اگر از من پرسید از هر کردی که صد گن که گناه کند یا صد گن و اهتلا
 کنند خبر میدهم شما را با آنها و از سر کرده آنها و ادعی آنها را روز قیامت پس مردی بخواست گفت خبر مرا که در سر و در پیش من چند عدد مؤمنان
 اینحضرت فرمود بخدا سوگند که خلیل من رسول خدا را بجزای او بدستی که بر هر طایفه موی سر تو پاک است که تو را گفت میکند بر هر طایفه موی سر تو
 شیطان است که تو را گناه کند در خانه تو بپس منم که شهید میکند پس رسول خدا را دلیل صد قول من اینچنین نبوت خودم اگر مشکل
 بنوشتم موی سرش تو هر انبه عدد تمام مؤمنان از این خبر میدهم و اگر آن خبر هم تو تصدیق خواهی کرد و طلبش هم از انخواهی کرد و این طول
 می انجامد و در سخن که کرده است که در نوقت بجز آن طفل صغیر بود چون نشود نما کرد و بزنگش و بجز نمود و ترک شد مثل حضرت
 امالمحبتین را و بعضی گفته اند که اسم آن طفل جوین بد است و آن مرد و آنکی بود که نبرد با ظا و زد که سر ایشان را پشت مبارک من و در
 و در حجار از عبد الله بن ابی عمار مریدین که من میشنید از احمی علی در وقتی که عمر بن سعد از مدینه خلدن می کشد که آنرا افانل
 حسین و این شنبید من پیش از کشنه شد آنحضرت بود بر نا طوبی و این در حجار ساله مریدین که عمر بن سعد بنده حضرت اما حسین گفت یا
 عبد الله در نزد ما انصافی هستند که از جمله شما هستند و گمان می کنند که من نورانی میگویم پس حضرت فرمود ایشان سفیه هستند بلکه
 علماء و انایانند آگاه باش که روشن میسوختیم من از آنیکه بخدا من نور کند عراف نخواهی خورد مگر آنکه و این در حجار است از رسول خدا
 مریدین که مؤمنی عمر از حضرت سوال نمود که ای فرزند کار من براد من هر فوشتد این بیباوران خلدند عالم و حق تو را که ای موسی
 سوالی از مریدش از این سخن را هر تبه اجابت منم سوال نور اسوا فاعل حسین حالیکه من انشا خواهم کشد از برای او در اقل او و از آنجا

فصل در

منتهی به پیش که مردی از بنی اسرائیل که خضر موسی علیه السلام بنامش بود برود کار برود باز نماند و با بضعه مخفی و پنهان کرد
 میزد و در چشمها حق بنش فرود فرستاد چنانچه ثبات اینجا بود در وقتی که حقیق او را بخواستند از برای شناختن این طالب را تا در پیش از خود
 بران در پیش اسرائیل او را شناختند تا بعد از آنکه از او شنیدند که او با او بود با او پس فرمود که ای نبی الله کهاه عظیمی کرد امام از خداوند خود سوال کن
 و گفتم آنکه تو عالمی بشو از قبل از تکلم نمود من حقیق فرمود موسی هر چه از من سوال کنی بنومیدم و آنچه خواهم شنای بنومیدم و آنچه عرض کنی
 برود کار من فلان بند بنی اسرائیل که هر گاه کسی از تو سوال مینماید که عفو فرما او را حقیق فرمود یا موسی عفو مینمایم او هر کسی که عفو
 مینماید مگر فلان حقیق موسی عفو کرد او را برود کار من حقیق فرمود آنکه کسی که گذشت ذکر او برود بنام موسی عفو کرد کشتن فلان
 فرمود که میکشند او را امتطای دیباغی جلدش در زهر کن بلاورم میکشد آب و حقیق میکشد و صبحه میکشد میکوبد خود اللطیمة اللطیمة
 از امشکه کشند فرزند پنجم خود را پس بد او را بر سر برکها کفر می اندازند بکن غسل کفن و در حل او را قاتل میکشند و اسیر میکشند نمان او را
 و در شهرهای گردانند یا در او را می کشند سر او را با سر کها یا در ایامهای نهرهای کشند و شهرها گردانند یا موسی لطیفه صغیرا می خواند
 و سر او را با پاها پاره پاره می کند هر چند طلب فراری میکند کسی یا میکشند یا از او می خد طلب میکشند بنام دهند را کجا یا از او پنهانند
 خضر موسی که رسید عذرا دای برود کار من چه طلاست عذابا تل او حقیق فرمود یا موسی عذابا تل او چنان شد پادمان که با سفاغته میار
 اهل نارد او نمیرسد با در حمت من زنده شفاعت جلد حقیق و اگر بنویسند دادن قله که ایزد از برای حقیق فرایند ایشا از ان زمین فرمود موسی
 عذرا دای و ندامت از ایشا و از کسی که راضی باشد بفعال ایشا پس حقیق فرمود یا موسی من نوشته آورم خود را از برای بندگانه
 مناجت نمایند او را و بدان بدستی که کسی که کرد بر او یا بر کسانند یا خود را شبیه کرده کنند که با در حرام می کند جلد او را از آن فصل
باب در در بیابانها و عاقل و عاقله حکم منع فاندان و میخ شد اعدا و غیر آن در کتاب از عبد الملك رواست که پرسید از حضرت
 صادق از روزه گرفتن در روز عاشورا و ناسو عاراکه در شهر محرم و اقصا فرمود که ناسو عار و زینت که محاسن بنام حضرت ام المومنین را
 با اصحاب در صحرا اگر بلا و محنت شد بدو اهل عرف و شاک و شکر خود را خوبانیدند بجهت من الله بنام خود بر آن حضرت در روز شاک شد بر
 و عمر سجد و نور سوران و ضعف شهر نماند حقیق و اینه او را این فرمودند که دیگر یا در صحیح النسخه فرمودند و اهل عرف او را اهل عرف بود
 پریم قل انضعف بی بعد فرمود اما روز عاشورا پس از روز زینت که خضر اما حقیق بر آن هلاک انداختند در بیابانها او را عاقل او
 بر حال هلاک انداختند در حواله او یا از روزه پیش از روزه و در فرم فرمود کار که به که نیست از روزه داشتن و نیست از روزه
 روز خری مصیبت که وارد شده است اهل اشیا و اهل زمین و جمیع مؤمنین و از روز فرج شایسته از برای پس بر جای و آل نبی و اهل اشیا
 و بر روز بانها با غضب خدا و از روزه زینت که به که در جمیع بقیع از این بر آن حضرت مکر بقیع شام بر کسی که روزه بداند در روز یا نبر خوبند
 یا روزه و خضر نماید و راضق بال زیاد قلب سخن شده و سخن او ارد شده و کسی که روزه نماید در روزه خود خیر حقیق نماند
 قلب اندازد تا روزه که ملافا نماید او را برود برکت از او را اهلین او و ولد او را که نماید بختاد در همه آنها و در اخصا است خود
 از جمله میکنند و اگر گشت که گفت شنید از میثم تمار که میفرمود بجدا سو کند که میکشند از نغمه فرزند پنجم خود را در روز دم خوار
 و میگوید بد شکر خدا از روزه بر که و این قضیه الله و اله خواهد شد و در علم خدا گذشته است مولا بن امیر المؤمنین را با بنجر داد
 است و بنجر داد اینجا را که میگوید بر حقیق حتی و حقیق اصحابها و ماهیان در باها و سزاها و میگوید بر او اوقات با داشتن کان و
 اسما و زمین و مؤمنین بر آدم و جن و جمیع ملائکه اسماها و زمینها و رضوا و مالک و جمله عرش اسما خون و خاکش بنام بد جلد فرمود و اجبت
 بر آن ملائکه حقیق چنانکه لعنت اجشته است بر مشرکین و مجنون و نصای و مجوس جمله گفت ای میثم چگوئیدم روز قبل حقیق روز برکت میباشد
 پس میثم که ریش بجلد فرمود این سبب جلدی است که وضع نمود انداز که از روزه زینت که نویدم قبول شد و حال آنکه تو بر آدم ندانی الحج
 قولش در کان می کشند که در آن روز تو بر او و قبول شد اسما که نویدم داود در ذی الحج قبول شد و کان میکشند که در آن روز بر او در خدا
 بوفت از شکم ماهی و حال آنکه در مادی الفعد بر او و کان می کشند که در آن روز کشتی نوح بر کوه وجود قرار گرفت و حال آنکه بد بعد هم که
 الحج قرار گرفت و کان میکشند که در آن روز حقیق شکاف دریا از برای بنی اسرائیل و حال آنکه در تاریخ اول بود بعد میثم فرمود و عجله
 بد آنکه حقیق علی استبد الشهداء است و روز قیامت در روزه افصحا او باند است از ساهل ایجه بچه ملاحظه نمود پس او را با که سر خنده
 باشد مانند خورناره پس بد آنکه کشته شد است قیامت و حقیق عجله کوید بگردد من پس را ملاحظه نمود دید که انشا بنام بولها تا بنام
 مانند چار هزار در پیشه بر او در و کریمیم گفتیم بجدا سو کند که کشته شد سید طحیبن و این بد اطلال و فضال و اینک گشت که خضر
 امارت فرمود کسی که ترک نماید من در خواب خود را در روز عاشورا حقیق حوائج دنیا از برای او بر او کسی که بود باشد روز عاشورا
 عیبی در خرد و کریم او میگوید ناله حقیق روز قیامت از روزه فرج شاک او روشن میشود چشمها او بنام حقیق کسی که بنام روز عاشورا
 بر که خود روزه نماید در روزه خود در آن روز حقیق بر میان نکر با نخل او را از برای او بنام حقیق که در آن روزه خود در روز قیامت

و چون بنام او روزه بود

تاریخ احوال حضرت زین العابدین

بنا بر روی خداوند و عمر زین العابدین در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
سپید شود اما حضرت صادق فرمود که آن حضرت در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
پیر و پسر ایشان در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
از آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
بازرسی که حضرت زین العابدین در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
قرار داد از برای ضرب زانها طرفه روشنی و از علل التراب است و اینک در آن روز عاشورا بخدا
که چگونه است روز عاشورا و در مصیبت و بیخ و کوی است و در آن روز که سوار خدای رحمت فرمود و در آن روز که فاطمه زهرا را حاکم فرمود و در آن روز که
امیر المؤمنین شهید شد و در آن روز که حضرت امام حسن شهید شد و در آن روز که روز شهادت حسین اعظم است از جنیت مصیبت
ایام بسبب آنکه اصحابا که اگر خلافت بودند بیخ نرفتند چون بیخ خدای رحمت فرمودند امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین با آن بود
و از برای مردم تکیه بود نظر کردن ایشان و چون حضرت فاطمه زهرا را حاکم فرمودند امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین تسلی مردم بودند و چون
امیر المؤمنین رحلت فرمودند امام حسن و امام حسین بجهت مردم تسلی بودند چون امام حسن رحلت فرمودند امام حسین بجهت مردم تسلی
بودند چون امام حسین شهید شد دیگر احد از اصحابا نبود تا بجهت مردم تسلی بود یا شد پس رحلت آنحضرت مثل رحلت جمیع صحابه
عبارت بود و بقا آنحضرت مثل بقا جمیع اصحابا بود و با سبب مصیبت روز قتل او اعظم است از سائر ایام پس عرض کرد ایام بجهت مردم تسلی است
تسلی بود مثل آنچه در آباء او بود فرمود علی بن الحسین سید عالم بود و اما آنچه بود بر خلق بعد از آن خود و لکن مجد در سوختن
نرسیده بود و حدیث او شنیدند بود و علم او میراث بود از پدر از جانشان از سوختن او اما امیر المؤمنین فاطمه زهرا و حسن و حسین را در آن
نمود بودند سوختن در سبب از و باقی رحلا نیکی عارض میشد بودند مرتضی که نظر میکردند بر یکی از ایشانند که پیش از آن
بار سوختن او سوختن را که در سبب ایشان فرمود بودند چون خیمه ایشان رحلت نمودند فقو شدان بر مردم شاهان نمودند انوار
کره نزد حتم و بنور در رحلت یکی از ایشان فدا جمیع ایشان مگردند پس بجهت آنکه آنحضرت رحلت فرمود در آن روز و شب طویله
روز رحلت اعظم است از جنیت مصیبت از سائر ایام پس عرض کرد چگونه است که عاقبت روز عاشورا روزی که نامیدند آنحضرت کریم
فرمود که چون حسین شهید شد مردم که ساقی تجسند بیرون بیاید احتیاجت برای او وضع کردند و او را جوار پس گرفتند و از جمله آنجا
که از برای او وضع کردند احتیاجت که این روز بود تا اینکه مردم غدا نمازین جمع کردند و در آن روز و شب طویله و صبح از عبد الله بن شیبان و اینک در آن روز عاشورا بخدا
کردند و فیها حکم کنند و میامان و ایشان پس حضرت فرمود ای سید عالم این احتیاجت بر اهل اسلام است و اهل اسلام را آنچه صفت میکنند
که محبت خود را بر ما بنه اندر کار میکنند که شد بندگان ما می گویند با ما امن ما کمان میکنند که حسین کشته شده است و در نظر این روز
نمود که او کشته شده است مانند عیسی مریم که در نظر مردم نمود که کشته شد است در واقع کشته شد بود پس بنا بر این قول باید خدا و ملائکه
بنیامیه بنامند این عیسی مریم که از عاقلند که حسین کشته شد است سوختن او سبب است که حسین کشته شد است که حسین کشته شد است و هر که کشته شد
ایشان را کافر است بنده این عیسی مریم که از برای هر کسی که بشوید از ایشان پس گفته یاز سو الله چه میسر ما را با جباران شیعیان تو که ایستاد
بگویند آنحضرت فرمود که آنها از شیعیان نیستند از ایشان نیز ام بعد فرمود خدا لعنت کند غلام مقوم در بلاد ایشان حضرت زین العابدین را
و کافر شدند بنده او و شر بنده او را از این خدا سر دادند و از آن روز که شهانند که راه کردند مردم برای آنکه بر باندانند از آن خدا و او را تا اینده حق
خدا را و این بابویه روا کرده است که ابو الصلاح شریک آنحضرت است اما زین العابدین عرض کرد که گروهی در کوفه هستند که دعوی میکنند که حسین علی
کشته شد و خدا بنده او را بر خطه بنامید شای افکند آنحضرت را با سبب آنکه بالابیر چنانچه عیسی را با سبب آنکه بالابیر چنانچه عیسی را
و کن جعل الله لک فیون علی المؤمنین سبب آنحضرت قرار داده خداوند از برای کافران بر مومنان راهی خفت فرمود که دروغ میکنند ایشان
با غضب لغت خداوند و کافر شد اهلایان بنکند که در پیغیر خدا که خیر دارد که آنحضرت شهید خواهد شد بنده خدا سو کند که کشته شد حسین
کشته شد کسی که بخورد از حسین بنده امیر المؤمنین امام حسن و هیچ یک از ما نیست عکرا که کشته میشود بنده خدا سو کند که کشته شد حسین
جمله خیر میل است بر او سوختن که خیر دارد از آنحضرت را جبرئیل از جانب خداوند عالمی و مرا حتم بر او شایسته کافر را حتمی بر مومنان
نیست و تحقیق خبر داده است حتم از کفار بلکه کشته اند پیغمبر از پیغمبر و با وجود قتل آنکهار پیغمبر از آنخواهد فرار و خدا از برای ایشان
بر پیغمبر از برای از طرف جبهه و در کتاب احتیاج از محمد ابراهیم اسحقی طالقان و اینک در آنکه گفت من در شیخ ابوالقاسم حسین روح که
از تو این حدیث را شنیدم که علی بن الحسین فرمود در میان ایشان پس در آنخواست گفت مسئله منجم از تو سوال کنم شیخ

فصل پنجم

ابوالقاسم گفت سوائه از هر چه میخواهی گفت خبر ده مرا که ای احسن بن علی ولی خدا بود گفت بلی گفت خبر ده مرا که ای احسن بن علی خدا
 بود گفت انمرد گفت ای احسن بن علی که خدا در شهر خود را مسلط کند بر او و دست خود را بر او میگذارد که میگوید از برای تو بدستی که خدا
 عزوجل بخاطره نمیکند بدم بمشاهده عیان و مشرب باشد با ایشان تا تکلم نمود با ایشان و لیکن منبر سندی است که ایشان در سینه از جنس صفت
 از ایشان که مثل ایشان باشد بر آنکه اگر سوائه از غرض صف سوائه ایشان بود باشد هر آنکه نرفت منتهی فلان ایشان و قول ایشان از اول
 نمیکند و چون برسانت مبعوث شدند از جنس ایشان بودند میخوردند طعام و راه میفرستادند و بازارها گشودند برای ایشان که نرسند شما
 بشیر مثل ناپس از شما فوتمی کم مگر اینکه بیارید چیزی را که ما نتوانیم آورد مثل از این ما نمیم که شما خصم و بجز بیکه فلان ندانم بر اینها بشیر
 ان پس خشم فریاد از برای ایشان معجزانچنگ که عاجز بودند خلق از آوردن مثل ان بعضی از ایشان بعد از انداز و نحویف طوفان آورد
 مقررانق خود را غرق کرد و بعضی از سنت سخی نماند آورد که از ایشان شمشیر چاره بود بعضی از ایشان در بارها شکاف و از سنخ چشم
 جای کرد و بعضی از آنها کرد و بعضی از ایشان گورو پس را شفا داد و مرد را با از خندانند کرد و خبر داد ایشان را آنچه میخواهند در خانه آنچه
 میکردند بعضی از ایشان برای دشمنان مثل شکر و غیر آنها با و سخن گفتند چون اینها را آوردند آنها را ایشان را غرض شد
 از ایشان مثل آنها پس خشم بمقتضای خود به بندگان و حکمت ظاهر نمود که اینها را با اینها از کافران کاه و مبلور کاه و مبلور کاه
 که با اینها اگر در جمیع حال غالب مفعول بودند بیلاهام ضایب نمیشدند هر آنکه زدم ایشان را خدا میداند هر آنکه نمیدانند
 فضیلت صبر ایشان را بر بلاها لیکن خشم در این امور احوال ایشان را مثل احوال دیگران کرد اینها را اینکه در بلا و محضاب باشند در راه
 عافیت ظهور بر اعدا ما که باشند در جمیع احوال خود منوابع باشند بکفر و بخت نمایند بدانند مردم که از برای ایشان خدا هست که خدا
 کرده است ایشان را و مدد تر ایشان است پس انخدوانند را غیبا نکنند و اطاعت نمایند سواران خود تمام باشند کسی که در باب ایشان از خدا
 بددود و دعوی و در کار برای ایشان نکنند با معاند و مخالف و عصیان ایشان نماید آنچه ایشان آورده اند از جانب خدا انکار نمایند تا آن
 هر که مرا کشتی از روی بینه و انام تحت هلاکت و هر که بجای بد بداید بر آنها آنچه باید بچیز از هم تراستی گفت چون فریاد باشد با خدا
 شیخ ابوالقاسم روح فتم و در نفس خود میگویم ای آنچه در یوم سابق با گفت از پیش خود گفت پس نغمه بمکنت انمرد اگر از شما نغمه
 و مرغ را بریاید یا آنکه نام را از مکالمه سرتکون کند بچشم من است فرد من از اینکه بگویم درین خدا بر آنچه خود در نزد نفس خود بلکه آنچه
 گفته از اصل است شنید شده است از حجه صلوات علیه و از خصا البس خود از عماره از جنس رحمت از بد خود اما سبک با فرقه روانیکر است
 که حضرت ابوبی مثل باشد بل از این که کاهی کرد شد بر منی که اندک آگاهی کنند بر آنکه ایشان معصومند و خداوندی کشتند از حق
 در ترکیب کلاه صیغره و کبر نشینند فرمودند منی که ابوبی با جمع آنچه منسلا شد ان بوبی در انکار نشد و صور او قبیح نکرد بل در انمرد
 خود و وجه که از او بجز نیامد و احتکار و ویشا و مستقر شد و منوخر نکرد بل از او احدی که مشاهده نمود او را که نینفاد در هیچ عضو
 از جسد و بان نحو میکند خدا عزوجل جمیع اشخاصی که منسلا شد از ایشان از انبیا خود و اولیا که کرایه کنند نزد او و احتکار
 ابوبی نسبت و وضع و در ظاهر امر او بود زیرا که جاهل بودند بزمینه که از برای او بود فرد فرد کار خود از انبیا و فرج بچشم
 گفته است که اعظم الناس کراهه الا بئانه الا مثل فالامثل یعنی عظیم تر من مردم از حیثیت بلا انبیا میباشد بعد از کسی که شهادت با ایشان
 داشته باشد هر که شباهت بشیر باشد بلا ایشان بشیر خواهد بود منسلا شد از خدا ایشان را بیلای عظیم که از بلاها مردم اصعب است بچشم
 که مردم دعوی نکنند بر بوبی ایشان از رفتی که مشاهده نمایند نعمت خدا نسبت با ایشان و از برای ایشان است که اشکال نمایند بلا خطه آنکه
 توانند بر دو قسم یکی استحقاق و دیگری اختصاص از برای اینست که در حق غیرند یعنی با عینا ضعف او در حق غیر او قرار دهن
 بعضی از برای مرض او و از برای نیستی که بدانند که خشم بر بعضی کند کسی را که بخواهد شفا میدهد کسی را که بخواهد بخون کند بخواهد
 کسی بخواهد بگرداند از اعبت از برای کسی که بخواهد تفاوت بر کسی که بخواهد وسع است از برای کسی که بخواهد در هر مائیکه بخواهد
 در جمیع این امور عدل است و حکیم است در افعال خود نمیکند بر بندگان خود مگر آنچه بر آنکه اصلح باشد نیست قولی از برای بندگان
 مگر با و از این باب و به و چه مردیست حضرت صادق بر سید که حکتم در قرانم فرماید که آنچه شما میرسد از مصیبتی پس آنچه نیست که کز
 است شما و غم میکند خدا از بسیار چه میفرماید راجحه رسیدن میراث و منین و اقلیتش یا بگردنهای ایشان بود و حال آنکه ایشان از
 اهل بیت عصمت و طهارت بودند خود را بتوکی نیا بود حضرت فرمود که برای به دعوی ایشان نیست ولیکن خشم مخصوص میکند در دست خود
 بمصیبتها بر آنکه خدا ایشان را بخواهد بجای ایشان اعضا گرداند به آنکه کاهی کرد باشند بچشم حضرت سائیه آنکه کز باشد در
 مرتبه است خفا میکند و صفای و اینکه است که نور که در احوال ما محمداً با عز در خدا انحصار نشسته بودند فرمود که عجب دارم که زهی
 و لایق است انچه که در آن دارم اما میداند اطاعت ما از خود واجب است ما را خدا طاعت خدا و عطاها خود مرتبه ما را است میکند
 و عیب میکند رجاعتی که ما را استند و از این ما را استند و کمال ما را ان میانند ایشان را نسبت بغلو میبهند یا کاندازد که خدا

ایشان از این که در میان خود و من و تو است

عالمیان اطاعت و سنان خود را بر خلو و اجبار اندازد از ایشان بخواهد که از ایشان فرساید آنچه برایشان و دیگر انواع
میشود و هر فرضی که در فدا ی تو مشوم بر آورده که چگونه بود امر علی بن ابیطالب و حسن و حسین صلوات الله علیهم که خرج کردند و بدین طریقی
قیامت نمودند و اهل طبع و جور بر ایشان غالب شد و ظفر یافتند حضرت فرمود که ای محمد این علم الهی خیر است که در تو است و در چنین مفر شد و فرمود
رسول خدا خرج کرد هر که در جگر از با او بود و با او بیگانه بود و با او بیگانه بود که با او نماندند اهل خود را ایشان
غالب شد از ایشان از خدا سوال میکردند که ملک را با دشمنان اطاعت از او طرف میکرد و زود تر از آنکه کسی در شتر بکشد و با آنها از ازم
برین و لیکن ایشان در مقام رضا و تسلیم بودند و آنچه حضرت صادق علیه السلام فرمودند از آنکه ایشان را نماندند غیر از آنکه ایشان را نماندند
بود که در تکبیر باشند با شد عقوبت معصیت نبود که مخالفند از آنکه باشند ولیکن برای آن بود که خدا میخواهد که با آنها جانان را بکشد
بر سندان چرخ و در حق ایشان بخاطر مساوات و اوضه کافه مسند از حضرت مرویست که سر زشتی از خلق بودند که مبتلا شد با ایشان خلاق
یک ابو صفیاء بود که مقاله معاند نمود و با رسول خدا و دیگر بگویند پیغمبر آمد و بود که عتوان و انوار علی و سیم بر بد بود که معاند بود
با حسین علیه و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود اشعث بن قیس شرکت نمود در حق امیر المؤمنین و در حق امیر محمد زکریا از حضرت
امام حسن و محمد سیرا شریک شد خود را با حسین و از از شاد دلیلی از ابی حمزه ثمالی مرویست که حضرت امام محمد باقر فرمودند حضرت امیر المؤمنین
اراده نمود که بر وجهی خارج از هر دو انرا نمود با هملکوفه که برین نماندند گفتند در طاعت آن مختلف نمود از هر دو درین شریک بودی
قبول کند و چون بنام الله جل و علا و عمر بن حریث گفتند یا امیر المؤمنین ازین میدوی که چند روزی با اینم و حواجج خود را بر او بر می گردان
شود بمحض فرمود کرد پس از آنکه بارها میباید شما سخنهای خدا سوگند که حاجت ندانم در تخلف در دین خود و کن شما سفره بر روی بد
و مهر بد بجهت تقصیر از شما امید که در منظر بر او از جاد میخواستند و بدان منظر خواهد رفت و سفره خود بر خواهد
و آن خواهد نمود از طاعت خود و صیبه خواهد کند شما را میکند بخلاف آنکه خود را میداند از این صدمه نماند از او میاورند از
زود تر این خلع میکنند بیعت مراد بیعت کنند با حضرت قرار میدهند از اما خود و مراد اما فرار نمیدهند بدانند که شنید از برادر
رسول خدا که میفرمود چون روز قیامت شود منای ندانند که بر زنده هر قوی نزدیک که او را اما خود میداند شنید در دین نماند که بخت
سوگند قیام روی ترا شما که خلع میکنند برادر رسول خدا و پیغمبر او و ما دور او میشکند شما او را که گرفتند و از خدا و رسول او
شما و دشمنان بشوید در دنیا و حال آنکه اما شما صیبه باشد با اینست قول خداوند در آنکه میخواستند با امام او پس ایشان گفتند
بخدا سوگند یا امیر المؤمنین ما اراده نکردیم از تخلف بجهت قصاص خود در بعد طاعتی شوم تو بر حضرت زکریا از ایشان
کرد ایند و فرمود واقعاً عظیم است هلاک کردی این سخن سوگند که نخواهد مگر آنچه را که گفتیم بجهت و گفتند مگر خود را و حضرت
شهرت بر ندانند تا اینکه وارد ملاش شد اما اما اینجا طاعتی نماند سوگند که حضرت زکریا در کوفه در مهیا طاعت کرد و سفره بخت
نمودند در موضع نشستند مشغول اکل شدند تا شام فرمودند پس بستی ایشان فرمود پس بر نمود بغلامان خود تا اینکه نمایند مید
پس ایشان صید نمودند انصبت و نبرد ایشان آوردند پس ایشان خلع نمودند بیعت امیر المؤمنین را و با نصب بیعت کردند انصبت سن خود این
که پس ایشان گفتند بخدا سوگند که نواله اما ما نیت بیعت ما بنو علی بن ابیطالب بکری بکری و بدستی که تو محبوب تری نزد ما از او پس بر خود
شد که امیر المؤمنین فرمود بود بود تو مانند آنچه خدا فرمود است که نیکو لایق این بدگامان از بر ابیطالبین از جنم بد کردن
بجدا طاعت شد بد بکسر این حضرت با ایشان فرمود بر کرد بداید شما خدا و دشمنان رسول دشمنان امیر المؤمنین آنچه را که خبر داد
دشمنان گفتند نه با امیر المؤمنین نکردیم حضرت فرمود بخدا سوگند که مبعوث میکردم شما را با امام شما گفتند بجهت بیعت کردید شما
امیر المؤمنین و برای که خلا ما را مبعوث خواهد کرد یا شما فرمود چگونه خواهد بود با من و شما آنکه مرا خلع نمودید و بیعت بد نصب
بجدا سوگند که گویند نظر میکنم شما در روز قیامت حال آنکه نصبت بدید شما بنو انس بن قیس خود بدیدند که ما اینکار را نکردیم و نصبت
بیعت نکردیم چون بدیدند که آنحضرت نیکو بیعت کند ایشان را قبول نمی کند از ایشان اقرار کردند و بر آن حضرت گفتند از کجا ما را در کنار
حضرت فرمود بخدا سوگند که در نمی گذارم از کجا شما و کجا آنکه احتیاج کردید چنانکه مکتوبه است از آنحضرت که ایند است از انبی از
بر اهل عالم ننگید کردید رسول خدا را و کجا خبر داد مرا بجز شما از جبرئیل ز خداوند عالم پس هلاکتی از برای شما بعد فرمود اگر با
رسول خدا منافقین بودند با من نه منافق هستند شما از آنها میباید گاه باشید بخدا سوگند و نصبت بدی و تو عمر بن حریث است که پیغمبر
و تو ای اشعث قبس هر انبیا البته خواهید فرزند حسین با این خوبتر از است بمنزله رسول خدا پس ای کسی که رسول خدا و فاطمه بنت محمد
دشمنان باشند چو حضرت امام حسین گشته شد بودند شینت ربعی و عمر بن حریث و محمد بن ابی اشعث از جمله اشخاصی که از کوفه بجهت حضرت
رفتند با او مقاله نمودند تا اینکه آنحضرت را کشند در منافق مرویست که چو حضرت امام حسین فرمود خداوند اهل بیت تو در
او هستم پس ایشان کسیر که با ظلم میکنند حق را غصب نمایند بدستی که تو نه شود نزدیک هر خبر پس بخدا سوگند که از برای ایند

میرزا یوسف علی خان

صلاح ندانند در میان آنهاست بود از اهل خیر که او را کامل مینامیدند صاحب عقل و دین کامل بود و صدق و پلاید و اسعاد بود پس
گفت از برای او که ای عزیز چیت مرا که مینماید تو را که میخواهم که شده این چه است که تو غم نموده بر آن این سعد گفت که مرا سر کرد این
شکر نموده اند که بجز بجز و هم گشتن او را اهل بیت از نزد من مثل خورد یک دفعه خوردند است یک شام میخوردند شامند است چون او
گفت میفرمیدم که کامل گفت آنرا بر تو با ای عزیز بخد میخوامی بکنی حسین پس خیز ز خود را از او بر تو باد و بر دین تو ای عزیز ای عزیز در آن حق و کرامت
از اهدایت مکنید که بجز چه شخص و با که مفاصله میکند آن الله و اما الیه رجوع و الله که اگر همه دنیا و ما فیها را بدهند بر فلان بگردد
از آن بجزده هر آنچه خواهم مرنکبانشد پس چگونه از آن نمود که نفس از حسین پس خیز سو خدا و چه سخن گفت بر سو خدا چو بر او آورد سو
و لجا آنکه گشته باشی فرزند تو چشم و مپوه دل او را و پس سیده ز ناغایبار و تیر حسین دا و ها آنکه او است سید جواد اما اهل هشتاد و سی
هم خلا بود و بجز در زمانه جلد خود آرزو ما او را طاعت او واجبست مثل اطاعت سو خدا و او است که بگشت و در آن حق پس اختیار از
نفس خود بجز بر آن که اختیار کنند و من شهادت میدم بجز آنکه اگر بخواهم بر ما با او باقتل او با اعانه نما بر ضر او و با برقتل در آن بخواهی نمود
دینا بعد از او مگر ما فاطمی غیر سید گفت یا بمرگ مرا میر شاد و من چو از قتل او فارغ شدم میر شاد بر رفتن از سو او کجا میشود بر طاعت
کامل گفت من نور اخیر میدم بجز صحیح میدم که از برای خود را بخت بختی باشد اگر موفق شویم بقبول آن بداند که من باید در نو سعد در شهر
همراه بود که بجز استامبر فتم در آنجا بر او مرگ من مانند شد از دنیا با زمانه دلشته شد در آن حال نظر بر برد بر اهل خانه چو نیز اندید
از آن پس و دامم بد بر فتم فاطمه بیاشانم پس اهل آن اند بر من شکر گفت چه میخواهی گفت شکر گفت تو از آن بجز که راه او از برای خد
دنیا بعضی بعضی نمیکنند و نفاخر میکنند بر خطا ما دیوبت گفت من از آن مروه محمد میباید گفت شما شکر بر او ای عزیز ای عزیز
روز دنیا و تحقیق که شما شکر می کنید بجز
میکنند پس بجز
چنانکه شما آنها و زینهار زده ها و کوهها و عجاها و حسیا و عاها بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
دنیا نخواهد مگر قلبی بعد ظاهر خواهد شد بیکه طلب بکند خون او را و میگذارد احدی که در دنیا او شریک شد باشد در خون او مگر آنکه
او را میگذرد و ختم برود روح در آن بجز خواهد بود بعد اهدت میگوید من چنین مبینم که تو را که نور اقریب است نسبت بکنند از نزد طبیعت
سوگند من کو ایام او را در ایام اهل دنیا نگاهدارم بنفس خود از حور و شمشیرها پس گفتم ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز
رسو بجز باشم پس گفتا که تو نباشی کسی خواهد بود که با تو قرابت باشد بر قائلان و سلف بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
و ها تا بعد در آن روز من است مسعود است از اب ناد پس من بر آنچه سو اشک و طری شد با شکر خور پس بد نو سعد چو اینقدر بر
اهد نزد ما یکا کل بجز
فرود آمد و بجز
نوا خدا از اینها پس جلد نما ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز ای عزیز
رسید او را طلبید در آنش بر پادشاه پس بجز
ملاوت نمود بر سعاد پس بجز
نفس خود بجز
مناب است که بجز
که نمیدانم و ایستاه ام که تفکر منم ام در آن روز از آنست مبینم در میانه و خطر آنرا که ملک لری مبینم ام آنچه منم موقایف حسین ایاد
بر دارم از طاعتی از تو نیست یا بر تو بقال حسین و طاعت بر من ولادید بسبب کثیر آنحضرت فقی مقله آثار الیه در آنجا حاجت مینامد
نزهت عینی در قتل آنحضرت است که بجز
خدا را این کرده است که فاطمه حسین علی را با او از آنست که بر او است نصف خدا با اهل دنیا و تحقیق که بنه شده است و دست و پا
بجز
برورد کا خور و آن خدا است در آنست و پیش قدم در دناک را با جمیع اشخاص که بمفانله او زده بودند از مایه بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
طیفا دعا عز وجل بپوشی غیر از پوشش آنرا نایم که بجز
با در عذاب ایشان از آنست و آنکه از سکوته آنحضرت صاف روی کرده که بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز
نفس میکنند فاطمه حسین علی را و خدا نمیکند فاطمه را و ایضا او را و در فرود روی کرده است که من در خانه حضرت ام جعفر صاف گفتند
پس نظر نمود بجز

فصل اول

فلای نوسوم فرود نفرین بر کند بر نانا نختن اما خستین پس نگاه دار بدانها را در منزهها بخود و از بخار مرولیت که مکتوبه در جرد
کلیتینا کرد با غلام بدش بر بند از او منوگد شد با بنی اشار کرد ما سن نشابه کبر که گفته است قاذبکن الزمان الی علینا شیطان اللیل
و الموت لوتی فقد قتل الذی عبدکاب بازش الطفا و لاد لبتی یعنی اگر روزگار بر ضرر ما کردش کرده باینکه نزل ما را بقتل آورد و
سزای سیر بر او را اید لکن اعجب از این است که کت دعی و عبد طائفه کلب در زبیر کربلا اولاد نبی خدا را اراده کرد است از دعی و عبد
زاد زبیر که پل او زبیر ستمه بود مادر او که ستمه باشد مشهوره زبیر بود و زبیر با دمنولد شدن بر فراش ابی عبد که ان ابی عبد غلام
بود از نبی علاج که ان بیه علاج از طایفه شقیف میباشد پس دعائو معویه که ابوسفیان از تا کرده است در زیاد که ستمه باشد
و زبیر از نطفه ابوسفیان عمل املا است پس یاد برادرش است پس کرد بد اسم و دعی باینست جد او که ستمه باشد مشهوره زبیر بود
و در مرانچو اند بنفس خود که بیاید و با او زبیر کند بود غایب که مینامیدند یار از زبیر این ابی یعنی یاد پسر خود زبیر که بود از زبیر
او پسر معروفه و مراد نشابه بعد کلب زبیر معویه است زیرا که او از نطفه غلام کلب منولد شد اما ذات عمر زبیر بعد از این تحقیق که
نسبت داده اند پل او سعد را یعنی پل او و اینکه سعد از نطفه مرگ از نطفه عدیه است که انم زبیر را کرد شمار سعد از ان نطفه زبیر عمل آمد
و شاهد اینمقاله است آنچه بکه نقل نمود است از انوقل نسیم که سعد معویه گفت که من زبیر را زبیر با مر خارا از نو معویه در خوا و گفت
بنوعده اینقول را از نو قول می کنند یک ضرر که از برای او زد و در کتاب منتخب مسطوی است که زبیر در کربلا بود جبار حینما حینما الولاده
حضرت ام الحسن فرمود در خوا و او بدش که در نطفه هر که سبطا شرکت نمود است اما زبیر بدش معویه نداد و مادر زبیر بدش
بلبوی بود است که او را ستمه می گفتند مشهوره زبیر زبیر انجو بکه حسا علم بود که با نعلم مینامند او را و ابوسفیان در حاکم می نامند
کرد و با زبیر نطفه زیاد کشته شد بر فراش مشهوره ستمه پس بر نطفه ابوسفیان ادعا نمود که زیاد از نطفه است چون امر تمام کرد
زبیر را نزد بیک خویش را داد و بلند نمود و فرستاد او را حکومت بر بلاد او زبیر با داد و او را بر سر صد هزار سوا و امر نمود او را بر
حضرت ام الحسن و پیوسته با حضرت مجابه میکرد تا آخر نجف استی فرستاد حضرت را بقتل آورد و اما هند تار معویه است و در حینه
است و انعبه را حرم زبیر سوختا کت و اند جا هلیت امر بود و بار سوختا حار به نمود در واقع احد تا اینکه شایع شد خبر قتل ستمه
و هند که جد زبیر است ایستاده بود و از شد خوشگله شنید اینخبر از هند و حینه نکست است که سنگی بجا سوختا انداخت و
دولبا اینخبر را شک و در دندار با عیبه اینخبر را شک و سر مبارک انحضرت را شک پس حرمه جنگ بقتل آورد عیبه را پس دختر او هند
چیزی بر او حتمه قرار داد که بقتل آورد سوختا ایا علی یا خمر را و حتمی گفت مرادستی بر سوختا نیست زیرا که اصحا و انجبار ایا
نموده اند و اما طایفه ایطالک پس او بدش و بخار به کرد جلالت و بیست از کون و بر کشتن او اسرع از زبیر با مر طایفه بخار به او نیست
اما حرمه پس بقتل کرد ام بر بخار به با او زبیر که چون بخار به می کند گرم حرمه طایفه نظر کرد بر پیش رو خود پس حتمه در کربلا حرمه کت و حتمه
بر سر زد که انحضرت بر حاکم افتاد پس هند آمد و دوش و یعنی انجبار بر بر بدش شک او را شکاف و انکتها او را قطع نمود و بر دشته
کشید و زبیر خود را و بخت بعد جگر او را بر آورد و قطعه از انجگر را بدند خود قطع نمود و خواست که به بعد فرود بقتل نیاند
و انداختا نقطه جگر را از دماغ خود بر که حتمه معویه است که جگر هر در معده باشد که بسوزد در فراش ایستاده است اگر بخور انکتا
غیر از هند از احقا الحقا طریفی بخا افان از هشام بختل سا کلب در کتاب مطالب مرید که معابه از ذنای چها نفر با مادرش هند
شد یکی عماره و بیک مغیره مخرومی دیگری مسابخر و یکی ابوسفیان و یکی مرد دیگری که اسم او را بنبر است و مادر او هند از علم
بود و مشهوره زبیر بود و بخور نون مردن نزد هند سیاهها بودند و هر وقت که سیاهها بر اند او را بقتل میارند و اما حتمه بعضی
جدا معویه است بود از برای او علمی در دنیا کاری بنهایت سید بود و ادعائو معویه که زیاد برادر من است و از برای زیاد معویه
دیگری بود که او را ابو عیبه نام علاج می گفتند که از طایفه شقیف بود و افدا کرد معویه بر تکذیب نزد که زیاد منولد شد است
بر فراش او و ادعای معویه که ابوسفیان را کرد بوالد زیاد و او نزد زوج خوش بود که عیبه علاج باشد و زیاد از ابوسفیان است
و از اسم غیل علی بنی اخفی و استک مشابن عمر بن امیه بن عبد شمس بود صاحب حال و سخاو و عاشق هند با او زبیر مشهور
شد تا ای او در میان قریش و هند حامله شد چون تحمل او ظاهر شد مشابن از تر عیبه که پل هند را بخت بسو حیر و عمر هند
عرب بود در حیره و عیبه که پل هند است طلبه بود ابوسفیان و ابیسیا او و عدد داد و دختر خود هند را برای او زبیر کرد بعد از
ما هند را شد بعد ابوسفیان بنی عمر و هند که امیر عرب بودند و مسابخر و سوا نمود از ابوسفیان گفت من او را زبیر کرد
پس مسابخر شد و بخت مرض نوشتد و از زبیر در ربع الابرار سر یت که معابه نسبت داده میشود بختا یکی عمر زبیر است و یکی
ای عماره بن لید و دیگری عیبه الطایف و دیگر عیبه سبای است مال عماره و گفته ابوسفیان در بخت بود قیبه امامه
و صبا الجبر ابوسفیان بود و جوا انخوش صورت بود پس هند را و انفسر خود خواند که با او زبیر کند و گفته اند عیبه زبیر سیاه تار را

در بیان
توضیح

و شنید که راست داشت که فریاد او در فرنگ و پس بر نرفتن بگوئی و در اینجا از آنجا در این طلب حتما میگوید که این صبیحی بجانیا الوهد
طلق فریاد اغریزی محمد بن یحیی مال کسب که در مکانی است از آنجا که باشد بلزله ظهوره بخت که بر تضاوا لسه من عبد شمس صلی الله
و مادرش با و رحم نکرده است و مونس او روز است و از طفل از عبد شمس است که در بخت دارد که بوشاید آنرا مادرش در کف است
نسبت به بر العاص نابعه که مادر عوف بن العاص باشد که بر از غزه بود و او را اسیر کردند عبد الرحمن بن عوف و او را خرد نابعه زنا کار بود
عبد الرحمن از او کرد و در هر دو واحد ابو هبامیه بن خلف و هبام بن غیره و ابو سفیان بن حرب و خاص و ابل با و زنا کردند پس عمر بن
شد از او و همه این اشخاص را عاف نمودند که عمر و از ایشان است پس در او نابعه را حکم قرار دادند نابعه گفت او مال عاص است بر آنکه
عاص نفعه نابعه را میداد و گفته که عمر و بلیه سفیان اشبه بود نسبت بیکران و در این طلب میگوید ابو سفیان بن حرب بن عبد المطلب
سفیان اشک قد بدت کما فیک بنات اشمال یعنی بد تو ابو سفیان است بر آنکه شمال تو باشا هلاست و قطب سبزی در زلف الهو
ذکر کرده است که او را در اینجا هستند بر آنکه مرد بشود و نشاء خود با مادر او زنا میکند پس ولد کا طبع عیسا منوئد میسور و اما ولد جلا
ار بضع مرد است پس نفع نشاط و سهوی تمامی در واقع باز وجه نیست و از آنجا که معاویه و عمر بن العاص نازی وجوده را ای ایسا از همه
مرد بیشتر بود بعد از آنکه است ایسا نرا میگوید که نقلش از پدر ابرار است که از آنجا است نابعه نابعه زیاد و بل خود در
زیاد شاعر گفته است لا یلغ معوی بن زحر معافه من الرجال الیه انتم من ابوال ابل انکم حست یعنی ان بكون ابوال ابل نابعه بر سا معوی
حرب از مردمانی که با نابعه میبودند که بگویند بد تو صبح است نابعه میگوید که با او مرد زنا کاری بوده باشد و سید نور الله
در کتاب اخبار الحی گفته است که نبی امیه از فرزند سفیان عبد شمس بگزاروی داشت که اسم او امیه بود پس نسبت او شد عبد شمس
گفته شد امیه عبد شمس نسبت داده اند همه مسایر که عاف بن حفاو است هستند بضاویه تقریب و لهذا انکه اصل ایسا از زود نسبت
نسبت که از سبب عزیز این بر نوبی که طوطی است نفع خود را نسبت خود و این ایسا را از زود و شکر و شده است المطلبک حادث
کریمه که در نسبت از آنجا است که امیر المؤمنین نوشته در جواب معاویه یعنی که او نوشته بود در بعضی از کتب خود در سبب آنکه
از اصحاب رسواست از طایفه قریش است این عیان لیس اللیخ کاللیخ یعنی نسبت که کردی باشد بخود مثل کسی از خود باشد در
در سوره روم بعد از ذکر قرآن غلبت در شواذ قرأت نفعه عن اذان میثم و این کرده است که گفت از طریق علی ای اهلبیت علیما سید
و از اسرار علوم ایشان که بر نراطه است ایسا بسوا علی شیعه ایشان که توی نسبت در یسوند تقریب نسبت از فرزند حفاو نسبت
و این از جمله امور است که نمیدانند مگر از مکر معتمد نبوت و در علم ساله و از آنجا که میان شما نبیامیه بر کرد اند که ایسا از فرزند
نسبت اصل ایسا از زود است و در ایسا است بل این ام غلبت المومع معانا ایست ایسا نافع است بوالک و زود است که غلبه خواهد کرد
بر ایسا بن عباس و از مالی شیخ طوسه مستد از حباب بن فاخته در نسبت که حسین بن فاخته گفت بخانه امام جعفر و آن عرض کرد که من
جلسه آنکرو و میخالف حاضر مشهور و شمار از خود طوطی مبارک دانوش چه بگویم فرمود خود مجلس آنکرو حاضر شو بگو اللهم انک الرضاء و الشرف
یعنی خداوند باین نامین دعا و شاد بر بدستی که نوبت خود میرسد پس گفته خدا نوشو حستین علی را بخو طوطی مبارک چه بگویم فرمودست
بگو صلی الله علیه و آله بعد حضرت متوجه شد فرمود خود با عبد الله گفته شد که نسبت بر او اسم آنها هفتگان و از میهمان است
و آنچه در ایسا و در ایسا هر کسی در حست و حست و آنچه بدید میسود و دید میسود مگر سبب که نکر نیستند بر حضرت گفته نگا نوشو
انچه کرد اند که بر نکرند بر حضرت فرمودست و در مشق و ال حکم الی العاص **فصل در بیان** در کتاب عوف و غیره در
بجا از کتاب لائل الامامه است از سعد مسیب روایت کرد است که چون حستین علی را شکیک ناکه بر شمانا و بنام رسید که سر او بر بد
و بر نیک معوی بر نیک و همچو همی در از اهل بیت او را گفتند و بیجا سبب از شعیبا او را گفتند بنیاد و فرزند او علی بن الحسین که طفل
بیش روی و کشنده بر بدن او را سپردند و از حضرت رسوا فاشه مام نمودند در منزل ام سلمه رضی الله عنهما نام در خانها
مهاجرین و انصا بر باشد پس عبد الله بن عمر خطا فریاد که از خان خود بر آمدن طباچی بر روی خود و چنانچه خورد و وی گفت بگو
چه هاشم فرزند من چیزی از انصا یا اهل بیت رسول خدا را از من بر او دحا اند که زمانه باشد روزی بخورد بر آنکه
بچه نسبت داری که بر بد نرا است و نسبت مدینه بر نوبت و بیه و از نیشد که اینک اهل ان شهر را میسور ایند بر نیک اجنا او است
بر نیک نیستند بر جعتی از نیک مگر اینک لغت کرد بر نوبت و مگر کلا او را بنشیند و مکنند ایستد ایستد ایستد ایستد ایستد
انکامیما فعلت با اهل بیت رسول خدا و سر را میسوند بر نیک که حرا در انشود بر نوبت و در نرا اسلا و اهل نسا مضطر شد
فانکه عبد الله بن عمر را در نسا شد بد خانی بنیاد با جمعی از مردمان که با او بود پس حاجب بر نوبت و خرداد بانیکه عبد
ابن عمر را داشت دست در او بر نیک است مردم را طرف او جمعیت کرد اند بر نیک گفت این جوشی امت از جوشی ال محمد که کینه
عبد الله بن عمر است بر نوبت و خواهد شمسین از نیک که نیشد داخل شود پس داخل شد بر اذکان و می گفت داخل میشو ای امیر

فصل پنجم

للمؤمنين وحال اینکه کار بکرده باهل بیت علی اگر ترک و روم متکرر میشدند حلال نمیدانستند آنچه بوحلال دانستی در غیر خود ندانند آنچه بفرمود
برخیز از این بیساط تا اینکه اختیار نمایند مسلمانان کبریا که سر و آزار برایشان باشد باقیها از تو پس بریزید با و سرجا گفت و تو اضع نمود او را سینه خود
چسباند و گفت ای با محمد از جوش خود ساکن شو و تعقل نما و بچشم خود نظر نما و بگو من خود بشو چه میگوئی در حق پلادت عمر بن الخطاب
ابا بود همدانیکند و همدان کرد شد و خلیفه رسول خدا و ناصر رسول خدا و پدرو چار رسول خدا و آنکسی که گفت از برابر رسول خدا لا و عترت
عبادت بشوند علانیه و خدا عیان نشود به بیها عبد الله عین گفت چنین بود که وصفی بی بی گفت چه میگوئی در او بریزد گفت بد تو حکم
شمارا بید من ادباید من خلافت رسول خدا را با او داد گفت بد من حکوم شارا بید نو اد بریزد گفت یا با محمد ای اراضی میگوئی بید و بیها
که کرد است بر بید من ای اراضی نیستی گفت راضی هستم بریزد گفت یا اراضی هستی بر بید گفت بد من بید شخورد در بدست عبد الله عین
و گفت بر خیز ای با محمد تا بخوانی از عهد نامه عبد الله برخواست و با بریزد گفت تا اینکه داخل خرابه از خرابی او شد پس بریزد گفت در اطمینان
از آنکه تو از میان انضاد و ضد مفضل بخوی بر آورد و از میان انضاد که حین مویا الطینی بر آورد که بیجا چه حرم سببا بچید بود بد بران
طو را بدست گرفت و کشتو از بعد گفت یا با محمد این خط بد تو هست گفت بلی الله پس انطومار از دست بریزد گرفت از او سید پس بریزد گفت
بخوان انطومار ای عبد الله عین شمع بر سر و عین بخواند نمود دیگر عین شمع بود بسم الله الرحمن الرحیم آنکسی که گواه نمود شمشیر طار ایضا گفت
که او را امید بدند هر انیه اقرار میکردند پس اقرار نمودیم در حاکم سینه است بود نفسها مضطرب و بنفها و کعبه نما خوار تر از آن
اینچه بودند بران از انکار کردن ماجبر را که خواند ما را بسوان و طاعه نمودیم او را بجهت اینکه شمشیر او را برداشته شود و دفع شود از آنکه
جمعیت او را اهل بن و معا ایضا شد بود که که شنید او را درین خود را ترک نمود بود و ترک نمود بود در با خود را از ترس در قسم
منجوم بهیل باضا و او بان و لان و عری که انکار نکرده است چهار عمر از ما نکرده است انهارا و عیان نمود برت کعبه گفت
نمود است قول از عجز او نه ترک کردی با او نمودیم مکرر بجهت جمله کردن بر او و گرفتار بدستی که او سر عظمی از بر ما آورد و در سخن را
گرد بر سخن اسرا ایل با موسی هر دو او دو سیکما و فرزند مریم ام امر عیسی و اینچه سخن بیکه آنها آورد همه اظهار بجهت او زد و با نمود
بر سخن ما که بودند سید سخن پس بکری پس بر او سقیما طبرقه قوم خورا و تابع شد ملک خورا و فاکتود بلنجه بر انفس نوا از انکار
نمود این بنا که کعبه سینه است بیکه میگویند از برای آن ربه است که امر نمود است ایشان که بر یاران روند سعه نمایند در خوان و قرار
داده است از قبله پس اقرار نمودند بنماذج اینها اینکه فرار داده اند از ارکن و کما نکرده که امداد شد ایشان از بر اینجاست پس بود از جمله
اشخاص که اعانت نمود محمد را از میان انهم هم ایضا سید طظار و زبه و مشرا بر طمطا اینست که دلان او عیبه بود ایشان باشد گفتند که
و حی بر او نازل شد است بدستی که اول خانه که قرار شد است بجهت مرگ انجان است که در مکه است در حاکم ممالک و نشاند اعمالی است از توانا
که میبینیم که بر میگرد او و خود را بطرف سانسما پس البته عظامی که بنوبله را که راضی باشی بان پس گردان روها خود را بجانب مسجد حرام
در هر مکانی بر گردانند و درها خود را بجانب آن و گردانند تا خورا از بر است پس چه چیز انشا انکار ما اگر سبب و بنا شد از اینکه
عبادت ما هم اصناد او تا اولان و عری او حال آنکه آنها از سنک جوئی من نقره و طلا میباشدند من قسم بلا و غیره که نیافتم ماستوان
برای بر آمدن از مقام پرستی داشتم هر چه سخن کردند بلباس نمودند پس نظر نماید بدینا و بشنو بگو ش محافظت کند و ناظر تا قبل
خود در این طریقه که ایشان از بند شکر گذاری نما از اولان و عری خلیفه شد است سید عین بن عبد الله عین یعنی ای بکر بر ام محمد
تکلم نمود او در امور ایشان و خودها ایشان و شرفه ایشان و نفعها ایشان و احوال ایشان و سر ایشان و جانیها و حقو و اینچه اینکه کان کردند که ایشان
بر با صد اراد او برای برورد کار خود نشا تا اینکه بر یاد دارند بسبب انصا و اعوان خود را پس تعین نمود عیش شد بد و مشید در ظاهر
خضوع میکرد و در بیها شد میکرد و چاره نمی یافت غیر از اینکه معاش نماید با انقوس و تحقیق که چشم من برین سواخ کنند بیه
هاشم و شاخ اشکار ایشان و علم بار بکنند ایشان قوی صاحب طایفه ایشان که مسی بوی سجده که داماد محمد است بیکه فرار داده بودند از
سید زنان غالباً که مینامند او را فاطمه تا اینکه آمد بد خانه علی و فاطمه دو سبب ایشان حسین و زینب را ایشان از بنی ام کلثوم و کعبه ایشان
که تا افضیه بود با من بود غالد و لید و نقد غلام ابو بکر و گروهی از خواص ما پس گویند در خانه ایشان را گویند شد بد پس جواب داد
آنکس که نضر باشد پس گفته با و بگو بعلی که را گذار امور با طهر را و فر و بر نفس خود را در طمع حلا که خلا از برای تو نیست بلکه خلافت
از برای کسی هست که مسلمانان او را اختیار کردند جماعت نمودند بر سر و قسم بر پروردگارا و عری که اگر او را او بگو بود هر انیه عین و است
بچیز بکر رسیدن خلا از این به کیش گفته و مشرکین اینچار را با بکنند میخوانند بجهت اینکه نشیننده بودند او را بان ای کشته که بر
بود از طایفه خزاعه که مخالفت نمود بو قریش را در عیانت بها اینست که از کینه و همت عبد متجاهد اینچار بود است از قبل ما در روزی که
لنختر شبیه او تو با اینست که کینه زوج حلیه سعد بود است تا کینه عم والد جمله بود است العلم عند الله بر کشیم بر وجه قول عین
منصفی در و خود را بر اینچار او بکر ظاهر کردم و چشم خود را باز کردی و گفته ام از برای بدو طایفه از آن طحان نیست خلافت مکرر طایفه قریش

پس اطاعت نمایند اما امیرکبیر ایضا اطاعت میکنند خدا را و اینکار امیرکبیر گفت بسبب آنکه مردم دیده بودند از پس او طاعت که چنانچه
چنانچه اینها کردند در حق امیرکبیر خود کفار و ادا نمودند او را و نیز میگردید که هشتاد هزار مرد بود و بر او در او و عدلها محمد را و جمعیت
او قرآن او فرمودن از ما تقدیم وجد بد خود را در ادا دیون و و عدلها محمد را و شکر قول ما پس برایشان داد و وقتی که گفت امامت زرتشت
است که گفتند شخصی قریشی امام اصغر بطین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که در فتنه او رسوا شد و سوا از ابی بکر از اهل مکه بود و تسلیم
کردیم از برای او که امیر مؤمنان باشد و چهار سوطن پس او را کوه قریش فرستادند و او را از فراموش نمودند و ایام امامت سینه
نماط و خلافت و در حقیقت که اینک حتی است و اجبار است صحیح و تبریح نیست فعلا که مالک انعمی و چون اینکار از ایشان شنید پس تکدی
نمودم و ایشان را و چون در اقامه نمودم که شهادت دادند که محمد گفت مرا ما تمایز ما را است چه بی عمل او بداند انصاف گفتند ما احقیم از قریش با بر خلا
یجبر اینکار که ما از او بدست خود را او بدی نمودیم او را و ما جبر نمودیم مردم بگو تا حال که میخواهند خلافت را بر او بد از کسی که خلافت
حق است پس بیستایان امر که از برای شما باشد من از برای ما و جماعتی گفتند از ما امیر باشد و ان شما امیر یکی قادر چون گفتیم که چهل
شهادت دادند که امامها از قریش میباشند پس جماعتی بگو که در جماعتی نکار نمودند و منازعه کردند پس من گفت و همه ایشان میشنیدند
که چرا او نمیکند از بد خلافت را بکنی که بر کز است انما بحسب سن و نری مدارای و از ما بیشتر است گفتند کیست گفت ابو بکر که نقد داشت
او را رسول خدا در نماز و نشاند او در عرش در روز بدر که مشاور نماید و بگریه ای او را و رفیق او بود در غار و بگذر و غایب بود
که گفتیم او را ام المؤمنین نامید است پس او را در جماعتی بگو که در حال که ممالک از غیظ بودند و معاضد ایشان شد پس با شمشیر بر سر نهادند
بیعت با او بگو که خیر است که اینک من مالک قبضه شمشیر خودم همین شمشیر باشم پس من گفتم باز بر بفرماید او را که از اهل خانه بی
هنا باشد که قادر و توصیفه دختر عبدالمطلب بوده باشد که گفتند خدا سو کند که این شرف باشد علی و فخر است فخرای پس ختمه که
نا در آن بود و ای پس ختمه که قادر خطاب بود ساکت شو که لا اتم لك بینه نیست از برای تو قادر معرفت پس او در آن وقت بیعت
کرد که در بیعتی بی ساعه بود ندانستند در مقابل از بر بخدا سو کند که نوال شمشیر او را از دست او بگیریم تا اینکه او را بر زمین اندازیم
و حال آنکه با او از برای او نبود پس ختمه بگو با بگو با او و صاحب نمودم با او بیعت کردم بعد عثمان سخفان و سایر خاصه بیعت کردند
مگر از پس از بیعت بیعت کن یا اینست که تو را میگویم پس مردم را از او باز داشتند و او میلزید و مختل شده بود عقل او پس او را برورد
بگو من رسول خدا بر دم پس او بگو من گفت که با انا خصم منم از جتر نمودن علی پس من گفت علی مشغول شغل خود است که تو بنظر او غیاب
و اعانه نمودم با اینعلی ابو عبیده بن جراح که او دست او بگردانید و در میگذشت بجانب من در عقبه را امیر اندم نصف جبر و
میگو بود مانند بز گویی که در تیزی او را ایشان را نشانیدند در حال که مدهوش بود پس با او گفت خطبه بخوان پس زبانش بسته شد
در مکان خوش خشک شد و ترسید و ترسید و در سخن گفتن و چشمها خود را پوشیده بود و من از او غضب کردم دست خود را بلند کردم و گفتم بر
که چه چیز غارت شد از او پس نیار و چه چیز از او معرفتی را پس فرخواستم که فردا درم او را از من خود مردم بر آید و بر چهار بابستم پس گفتم
داشتم که نگذیب نمایند در سبب آنچه گفته بودم در شان او در وقتیکه هم مردم از من نوال نمودند چگونه گفته از فضل ابو بکر چیزی بود که گفته
که شنیده از از رسول خدا در شان ابو بکر پس من گفتم شنیدم از فضل او از زبان رسول خدا چیزی را که در دست دارم من که بکار خوبی
باشد در سینه ابو بکر من حکایت دارم پس ابو بکر که در سینه بود گفتم بگو پس اگر نمیکوی فرود بینا از من پس بخدا سو کند که از من فرود
چرا داده کرده ام و دانست که اگر از من فرود آید هر اینه بالا میبندم سر و میگویم چیزی را که از او نمینماید بسو گوشه دادن قول او پس گفت
بگو من سینه ایلم اولست چیزی که در علی بنیم یعنی والی شدم بر شما و حال آنکه نیتیم بخیر شما و حال آنکه علی در میان شماست و اعلموا ان الله
سینه ایلم غیر نیاید اینکار از برای شیطانی هست که بر میخورد مر او را داده نکرده بود از ان شیطانی غیر من پس اگر بفرم من را بر نیاید آید
مبادا که واقف شود در موقعا شما و سگها شما و طلب مغز من میکنم از خدا از برای خود و شما پس فرود آمد از من پس دست او را گرفتم و
مردم از نظر سیکردند دست او را فرودم بعد از انشا سید و مقدم داشتم مردم را بسوی بیعت او و صحبت او نه آنکه خود از او باشد و هر
کسی که انکار میفهمد بیعت او را و میفهمد علی را به ظالمی کردی گفتم که خلافت را از گردن خود خلع نمود و قرار داد ان را بر اختیار مسلمانان
از جهت آنکه اختلاف از میان ایشان کثیر آنچه خواهند در دعائه خود نشسته است پس مردم بیعت نمودند با او بگو و حال آنکه مکر و طمع
ایشان بود چو شایع شد بیعت مردم بر ابو بکر دانستیم که علی حل سینما بدنا طمعی و سیر و بظانها ما با بجز و انصاف و نحو اطراف ایشان
میتواند بیعت نمودن ما را با او در چهار موطن و میثور اندا ایشان را پس ایشان وعده در شب عده نصرت میدهند و در روز وفا نمیکند
پس من بخانه او رفتم تا او را از خانه بر آوردم پس انکیز که گفته باشد در روز او رفتم بیعت نمودم که هر چه در میان ما بیعت نمود با بی بکر
بیت نمود که مسلمانان بر عهدتند گفت امیر المؤمنین مشغول او پس گفتم ای بفرمان او که از او بگو که هر چه در میان ما بیعت نمود با بی بکر
میتویم و او را بکر است و جبر نیز در میان ما و مردم پس فاطمه بیرون آمد و پشت در ایشان گفت ایضا ان المکذوب و اذ احوال

قصه

بزدل و ابرو کراه و مکتب خدا سوختن چه چیز میگوید چه اراده نموده این پس گفتن ایفا طه گفت ما نشاء ای عرجه بخوای پس
من گفتم چرا باعث شده است بر عم نور که نور امور در جواب نموده است خود در لیر حجاب نشسته است پس فاطمه گفت طغیان تو ای
شقی طش آن شده است مرا بر و من بود تا آنکه الیام تمام نور او هر گاه تو بر با بلبل در همان من گفتم دعوی عنک الا باطل و اساسه التواء
و قولی لعلی بخرج یعنی واگذار از خود این همه باطل واقعاتی تا از بر تو بجای که بر تو بیاید فاطمه گفت لا حرجی که اوست و الشیطان
نیست و شی و نه تراغی از برای شکر شیطان را امیر شیطان ابرو و حال آنکه لشکر شیطان ضعیف میباشد من گفتم اگر بر تو نیاید شیخ
بسیای میارم و طسوق این خانه کسب کرد در اینجا است تا اینکه بر دمی شود علی بسو بعت ابو بکر و زدم من و گرفتیم تا نماند قند را
و گفتیم بخالد بن ولید و مردان سر عترت نمایند رجوع هر که من اینجا را نشنیده و میسوق نام پس فاطمه گفت ای دشمن خدا و ای دشمن
خدا و دشمن امیر المؤمنین پس فاطمه دست بد خانه گذاشت که نکند از در آنکه بکشیم در این سعی نمودم که بکشیم فاطمه از لحاکم گزین
بود و توانستیم بکشیم پس زدم بنازبان و دست او را که بداد او را پس شنیدم که صو خود را بناله بلند کرد و مگر نیست پس نزدیک بود
که بر مشو و بر کرم از در خانه او پس مندا که شد خدا علی را و فرزند فرزندان در خون بزدگان عرب بخوای آوردیم کید محمد و سحر او پس
دو لکدی در زدم در حال آنکه فاطمه شکم خود را با سبب آینه بود که اندک آنرا بر سر خود ترا داده بود پس صدمه لکدی بواسطه زدم
او رسید پس فریاد بر آورد که کجا کردم که متقلب شد گفت یا ایها یار سوا الله هل کذا کان فعل الجحیم و انک بکفایتی با خدا
با بنحو میکند بجهت تو و در خراه یا فاضله الیک محمد بنی فدا لله فلما الحشائ من حیل یعنی اه ای فاضله مرا بیکه که بخدا سو کند که کشته شد
طفلی که در حمل من بود و شنیدم که در او فریاد و آید بود و دست خود را بدو داده بود پس در انداختم و داخل خانه شد پس فاطمه
بم آورد بر رویی که پوشانید چشم مرا که من سبلی زدم بر در خدا و از ظاهر مفعله او که بر سر داشت و بان سبلی کشید که سوره او در بخورد
زهن پس در انوقت علی بر سر او و داد بد بسبب تمام دید و از در خواب بر زدم و گفتم از برای خدا فدای منم که یا ایها ابو که
بخان یافتیم از عظمی و بر و این بگریختیم که در میان خود و اینست علی که بر سر او از غا و مرد همه شما طاعت او را
نمی آوریم پس علی بر او آمد در حال آنکه فاطمه دستها خود را برداشته بود و بر پیشانی خود گذاشته بود و میخواست که پیش خود ابر گرفته کند
و استغاثه نماید بخدا بجهت از آنچه بر او وارد شد است که علی چار او را بر سر او انداخت و گفت با او بد خیز سوختن بد بسبب که خدا فرستاد
است پل تو را خدای العالمین وقتیم بخورم بخدا اگر پیش خود را برهنه کنی و از خدا سوا الکنه که این خلق را هلاک نماید هر آنکه عاقبت تو را مستحق
میکنند بخوای که منتقمی را بنیایه نماید و در بد تو عظیم تر میشود از ختم از نوح که بجهت خواطر او هلاک کرد جمیع و زمین را بطوفان
مگر کسی که در کشتی بود و هلاک تو و هو را بسبب نیکدین ایشان و هلاک تو و عا در اسبب باد صرصر قدر تو و بد تو اعظم است هو
و نمود را که در او زده هزار نفر بودند بدی کردن زان و طفل او با ش بسبب در حمت بر این خلق منکوس و میناغد آنچه ایشان که در اینجا
شدید شد در زانک او پس داخل خانه شد طفلی سقط نمود که علی او را محسن نامید بود و من جمعیت بسیار می کردم نه اینکه غلبه ما هم
بر علی بلکه بجهت اینکه قوت بگرد بسبب اندل من و من آمد بر علی و در دم در او را گرفتیم بودند بر او را با گراه از خانه بر آوردیم
بجهت بخت کن و من میدانم بختی که شد در آن نیست که اگر من همه اشخاصی که در دنیا هستند میخواستیم که او را از دنیا بفرستیم
غلبه او را بر من نمیشوایستیم و لکن امور عظیمه بود در نفس او که من میدانم از آنکه او هم چو رسید بنقیفه بنی ساعده بر خوا ابو بکر
کسی که نزد او حاضر بود و او استهزاء می نمود بجای پس علی گفت ای عمر با در دست میگرد که تعجبانم از برای تو آنچه را که مؤخر داشتم
بجهت بد که از تو صادر شد پس گفتم نری امیر المؤمنین پس بخدا سو کند که این سخن را خالی از لب از من شنید پس از بر بر گوش ابو بکر گفت ابو بکر
گفت مرا با عمر چکار است که فخر تو را تکرار کرد و سر همه پیشیند چون غلی وارد بنقیفه شد ابو بکر نزد او فرود آمد پس من گفتیم بخت کرد
ای ابو الحسن بر کرد بر او پس من شکان میدهم که بیعت کرد ابو بکر دست خود را دراز نکرد و گراه داشتم که گفت نبیایم از او که بیعت کند من را که
تعجب نماید بر من چیز را که مؤخر داشتم از من و دوست داشت ابو بکر که نه بنید علی را در امکان بسبب ع و خوف که از علی داشت
مرا بجهت نمود علی از بنقیفه و سوا التویم که بکار رفت گفتند فسوق بجهت و نشسته نزد قبر پس من و ابو بکر بر خواستیم و از امیر فیم که ابو
بکر بگفت و ای بر تو ای عمر آنچه کاری بود که فاطمه کرد بخدا سو کند این خسران نیست اشکارا پس گفتیم بد بسبب که عظیم از چیزی که برخواست
گرا و بیعت نکرد و من و ثوق ندارم بسافل مسلمانا از او شایع بدان رجوع نمایند با و با بیعت کنند پس گفت چه بکنیم بگو او بیعت
پس بر نزد قبر محمد پس نزد او رفتیم و او دست خود را بر فک گذاشته بود و در حواله او بودند شما او بود و عقدا و عمار و حذیفه هم ایس
مانستیم در مقابل او و اما اخو بکر علی دست خود را گذاشته است خود را و امر کردم بای بکر اینکه بگردد دست خود را بر نزدیک دست
علی بگردد و ابو بکر بان بخورد و گرفتیم دست ابو بکر را تا سح تمام دست او را بد علی بعد بگویم که بیعت کرد پس علی دست خود را گسیخت
پس من و ابو بکر بر خواستیم و روانه شدیم پس من بای بکر میگفتم خدا چرا بجهت علی ده که ممانعت نکرد از تو بیعت را وقتی که نزد